



کردستان با تکیه بر میراث مبارزاتی احزاب خود و تثبیت آگاهی ملی، نشان داده است که دیگر «ابژه‌ی سیاست» نیست که دیگران برایش تصمیم بگیرند، بلکه سوژه‌ی اصلی و موتور محرک تغییر است. این مسیر اگرچه دشوار است، اما به سوی افقی روشن حرکت می‌کند؛ افقی که در آن کردستان نه یک «بن‌بست امنیتی»، بلکه یک راه‌حل دموکراتیک برای عبور از استبداد و رسیدن به ثبات در کل منطقه خواهد بود.

صفحه ۶



هر بحثی درباره هویت ملی در خاورمیانه ناگزیر باید درباره سیاست، قدرت، عدالت، مشارکت و حق تعیین سرنوشت هم حرف بزند. چون اینجا هویت ملی فقط چیزی نیست که مردم درباره خودشان می‌گویند؛ بلکه چیزی است که دولت‌ها به آن‌ها اجازه می‌دهند باشند، یا از آن‌ها دریغ می‌کنند. و درست در همین نقطه است که مسئله هویت، از یک موضوع فرهنگی ساده عبور می‌کند و به یکی از مهم‌ترین مسائل سیاسی خاورمیانه تبدیل می‌شود.

صفحه ۶

نقشه راه حزب دموکرات

از اتحاد داخلی تا تغییر معادلات سیاسی ایران



سونامی بیکاری در ایران؛ کردستان در مرکز بحران

اخیر آمریکا و اسرائیل با ایران، تصویری بسیار نابرابر و نامناسب از وضعیت بیکاری در ایران ارائه می‌دهند. در حالی که برخی استان‌ها با شوک تند بیکاری روبرو شده‌اند، برخی دیگر تا حدی ثبات نسبی خود را حفظ کرده‌اند. در این میان استان‌های کردستان بیشترین فشار بر آن‌ها وارد شده است. طبق جدیدترین آمار رسمی، کرمانشان با نرخ بیکاری ۱۵.۲٪ همچنان رکورددار بیکاری در سطح کشور باقی مانده است و پس از آن نیز استان سمنان با ۱۳.۷٪ در رتبه دوم قرار دارد. استان‌های کردستان حتی پیش از جنگ نیز مرکز بحران‌های اقتصادی بودند و پس از جنگ نیز به دلیل آسیب جدی که به زیرساخت‌ها وارد شده و همچنین به‌هم خوردن زنجیره تأمین و سستی صنعت، وضعیت‌شان به شکل قابل توجهی بدتر شده است. استان لورستان نیز با نرخ بیکاری ۱۱٪ در رتبه‌بندی آن استان‌هایی است که بالاترین نرخ بیکاری در آن‌ها ثبت شده است.

بازرگانی، باعث به وجود آمدن زنجیره‌ای از اخراج کارمندان و حتی ورشکستگی شرکت‌های بزرگ و کوچک شده است. از سوی دیگر، فعالیت بسیاری از شرکت‌های فولادپیکر ایران، از جمله «فولاد مبارکه اصفهان»، «فولاد خوزستان»، چندین مجتمع پتروشیمی و شرکت‌های ساخت خودرو و قطعات آن، در زمان جنگ یا متوقف شدند یا فعالیت‌هایشان به شکل چشمگیری کاهش یافت؛ روندی که بعد از توقف جنگ نیز همچنان ادامه دارد. بسته شدن یا کاهش تند فعالیت این صنایع نه تنها باعث از دست دادن فرصت شغلی برای هزاران نفر به صورت مستقیم شده است، بلکه زنجیره تأمین و تولید در بخش‌های مرتبط را نیز به طور کامل مختل کرده است؛ به طوری که حتی آن شرکت‌هایی که به طور مستقیم هدف قرار نگرفته بودند، ناچار شدند فعالیت‌هایشان را متوقف کنند یا به میزان قابل توجهی کاهش دهند. داده‌های مربوط به استان‌ها نیز پس از جنگ

چند هفته پس از جنگ ۴۰ روزه با آمریکا و اسرائیل، بازار کار ایران با یکی از تندترین موج‌های کاهش نیروی کار و افزایش نرخ بیکاری روبرو شده است که در سال‌های اخیر بی‌سابقه بوده است. بحران و رکود عمیق اقتصادی، ویرانی زیرساخت‌های صنعتی، قطع طولانی‌مدت اینترنت و کاهش شدید تقاضا، بسیاری از نهادهای اقتصادی را ناچار کرده است نیروی انسانی خود را کاهش دهند یا بخشی از فعالیت‌هایشان را متوقف کنند. طبق گزارش مرکز آمار ایران در نوروز ۱۴۰۵، نرخ تورم سالانه کشور به ۵۳.۷٪ رسیده است. این عدد برای اقبال کم‌درآمد، یعنی دهک‌های اول و دوم هنوز بالاتر است و به نزدیک ۵۸.۲٪ می‌رسد؛ در حالی که تورم کالاهای خوراکی از مرز ۱۱۵٪ عبور کرده است. در این شرایط، گزارش‌هایی که از قطب‌های صنعتی و شرکت‌های «استارت‌آپ» کشور رسیده است، اشاره به این دارند که فشار ناشی از تنش‌های نظامی اخیر، تورم فزاینده و بسته شدن راه‌های

اتحاد، ائتلاف و وظایف حزب در شرایط جدید مبارزه

روز یکشنبه، ۱۳ اردیبهشت، کاک مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، در یک سمینار سیاسی - تشکیلاتی که از سوی کمیته حزب در کشور نروژ برگزار شده بود، به تشریح سیاست‌های حزب در قبال مسائل سیاسی و تشکیلاتی پرداخت. دبیرکل حزب در آغاز سخنان خود بر این واقعیت تأکید کرد که پس از اتحاد دوباره صفوف حزب، جایگاه حزب در میان توده‌های مردم کردستان، نیروهای آزادی‌خواه ایران و محافل بین‌المللی به شکل چشمگیری ارتقا یافته است. وی اشاره کرد که اعتبار و پرستیژ سیاسی تنها با شعار دادن به دست نمی‌آید، بلکه از طریق کار سیاسی مستمر، عقلانیت، اتحاد سیاسی و تشکیلاتی، مسئولیت‌پذیری و توانایی انجام کار تیمی حاصل می‌شود. از این رو، حفظ این دستاورد یک وظیفه تشکیلاتی، اخلاقی و تاریخی است.

کاک مصطفی هجری تشکیل «ائتلاف کردستانی» را یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جنبش کردستان در سال‌های اخیر دانست و اعلام کرد که شکل‌گیری این ائتلاف نشان داد که نیروهای سیاسی کردستان، علیرغم تفاوت‌های فکری، سیاسی و برنامه‌ای، می‌توانند بر سر مسائل بنیادین مردم کردستان با یکدیگر به توافق و همکاری برسند. ایشان تأکید کرد که همگان باید بدانند برای تأمین منافع مردم کردستان، همکاری متقابل ضرورت دارد؛ چرا که بلوغ سیاسی به معنای حذف یا سرکوب تفاوت‌های فکری نیست، بلکه به معنای مدیریت عقلانی و هوشمندانه این تفاوت‌هاست.

جایگاه حزب دموکرات کردستان ایران در میان نیروهای دموکرات، آزادی‌خواه و ملی سراسر ایران، مسئله حقوق کوردها در بازسازی ایران آینده و تلاش برای تشکیل یک جبهه دموکراتیک سراسری، از دیگر محورهای سخنان دبیرکل بود. وی تصریح کرد که این جبهه دموکراتیک باید بر پایه چند اصل اساسی شکل بگیرد، از جمله: گذر از جمهوری اسلامی، استقرار یک سیستم دموکراتیک، جدایی دین از دولت (سکولاریسم)، پذیرش واقعیت کثرت ملیت‌ها در ایران و تأمین حقوق و آزادی‌های اقوام و نژاده‌ها، برابری زن و مرد، عدالت اجتماعی و تأمین حقوق سیاسی و فرهنگی تمامی مردم ایران. در بخش تشکیلاتی، سخنان دبیرکل یک فراخوان روشن بود: اعضا و کادرهای حزب باید در هفته‌ها و ماه‌های پیش رو، فعال‌تر، منظم‌تر، با دیسیپلین بیشتر و مسئولانه‌تر عمل کنند. همچنین روابط حزب با جریان‌ها، احزاب و شخصیت‌های مبارز سراسری باید زنده‌تر، گرم‌تر و مستحکم‌تر شود.

شکست استراتژیک، فرار به جلو

در تاکتیک جمهوری اسلامی

د. مجید حقی

۷

خوانشی تحلیلی از وضعیت

موجود: حقیقت، امید و بحران

سیران منوچهری

۵

فویای جمهوری اسلامی

از زن و تغییر کارت بازی

لیلا قاسملو

۵

ایران در وضعیت

«انفجار اجتماعی»

د. لیلا مروتی

۴

کوردهای ایران: پیشبرد

اهداف از طریق دیپلماسی

د. آسو حسن‌زاده

۳

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران:

کارگران کوردستان؛ پیوند مبارزه طبقاتی و رهایی ملی

و هزینه گروه‌های تروریستی در منطقه می‌کند. این جنگ‌طلبی رژیم، پیامدهای فاجعه‌باری برای کوردستان و به ویژه اقشار کم‌درآمد و طبقه فقیر جامعه داشته است؛ ثروتی که می‌بایست صرف آبادانی و رونق اقتصادی می‌شد تا فرصت زندگی بهتری برای کارگران کوردستان فراهم کند، صرف جنگ و تروریسم شده و بار سنگین آن بر دوش کارگران و زحمتکش افتاده است. ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران بر این باور است که آینده کوردستان باید بر پایه عدالت، صلح، ثبات و دموکراسی بنا شود. تنها در سایه یک سیستم سیاسی به دور از جنگ و ستم است که فرصت‌های برابر و زندگی شایسته برای طبقه تحت ستم تضمین می‌شود. رهایی اقتصادی ما، در گرو پایان دادن به ۴۷ سال جنگ و سرکوبی است که جمهوری اسلامی به عنوان ابزاری برای بقای خود به کار گرفته است. برای تحقق عدالت، لازم است کوردستان از یک پادگان نظامی به مرکز آبادانی و صلح تبدیل شود. ائتلاف مخالف استثمار طبقاتی و هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان است و خواهان بازگرداندن حرمت انسانی به آحاد ملت کورد می‌باشد.

بایستی فعالان جنبش کارگری و ستمدیدگان کوردستان، این مناسبت را به مایه اتحاد صداها علیه سیستم سیاسی و اقتصادی‌ای تبدیل کنند که حق زندگی و معیشت شایسته را از مردم کوردستان سلب کرده است. کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، دانشجویان و همه کسانی که حکومت ایران عامل بی‌حقی و استثمار آن‌ها در کوردستان بوده است، منبع قدرت توده‌ای علیه حکومت مستبد جمهوری اسلامی هستند. تکاپوی امروز و آینده ما برای دستیابی به یک سیستم اقتصادی کارآمد است که با بهره‌گیری صحیح از ثروت کشور، ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی قوی، تنظیم راهکارهای مناسب و جلوگیری از انحصارطلبی و زیاده‌خواهی شرکت‌های اقتصادی، سطح بالایی از رفاه و زندگی سعادت‌مندان و به دور از فقر را برای همه اقشار و طبقات تامین کند.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران، از هر گامی که صفوف ملت ما را به سوی رهایی و پایان دادن به استثمار سیستماتیک سازماندهی کند، پشتیبانی می‌کند. اتحاد، کلید پیروزی و دستیابی به حقوق برحقمان است.

زنده باد همبستگی کارگران و حق خواهان کوردستان
گرامی باد روز جهانی کارگر
ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران
۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۵ (اول مه ۲۰۲۶)



روز اول ماه مه، روز همبستگی جهانی طبقه کارگر و نماد اعتراض علیه سیستمی است که نان، کار، کرامت و آزادی انسان را قربانی سودجویی و قدرت می‌کند. این روز، مظهر خیزش رنجبران علیه استثمار و استثمار است. برای کارگران کوردستان، این مناسبت تنها یک بعد صنفی و اقتصادی ندارد، بلکه مبارزه‌ای تاریخی علیه ستمی چندجانبه است. کارگر کورد در سایه حاکمیت مرکزی، تنها قربانی یک سیستم اقتصادی ناعادلانه نیست، بلکه به دلیل «اشغال» و «سیاست فقیرسازی عمدی کوردستان»، در قلب یک انزوای سیاسی و اقتصادی قرار گرفته است.

بحران اقتصادی و وضعیت کارگران، نتیجه مستقیم ماهیت سیاسی جمهوری اسلامی است. حکومتی که آزادی سازمان‌یابی را نمی‌پذیرد، اعتصاب را موضوعی امنیتی قلمداد می‌کند، فعالان کارگری را به بیدادگاه‌های انقلاب می‌کشاند و هر مطالبه سندیکایی را تهدیدی برای بقای خود می‌بیند. در جمهوری اسلامی، تمامی طبقات زحمتکش، از کارگران کارخانه تا معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان کارگر، کارگران غیررسمی، کولبران کورد و سوخت‌بران بلوچ، همگی به شیوه‌های گوناگون با چهره واقعی قدرت ضدکارگر و ضدانسانی ایران روبرو هستند.

از دیدگاه ما، عدالت برای طبقه تحت ستم کوردستان، عمیقاً به رهایی از چنگال اشغالگری و ستم سیاسی گره خورده است. در کوردستان، رهایی ملی نقطه‌ای تعیین‌کننده در ایجاد فرصت و حرکت طبقات کم‌درآمد و فقیر به سوی رهایی از ستم طبقاتی و دستیابی به یک زندگی شایسته است.

جمهوری اسلامی ایران نه تنها در طول دوران حاکمیت خود ثروت کوردستان را غارت کرده و با تحمیل جنگ بر کوردستان باعث ویرانی اقتصادی شده است، بلکه اکنون بیش از هر زمان دیگری، درآمد خلق‌های ایران را سوخت آتش جنگ‌های منطقه‌ای

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران:

در برابر جمهوری اسلامی و جنایات جنگی آن بایستید



بیانیه‌ی ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران

خطاب به افکار عمومی، دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر!

رژیم تروریستی جمهوری اسلامی ایران، برای سرپوش نهادن بر شکست‌های سیاسی و نظامی و نیز بن‌بست‌های عمیق راهبردی و ایدئولوژیک خود، بار دیگر دامنه‌ی حملات موشکی و پهپادی علیه فعالان و پناهندگان سیاسی کورد ایران در اقلیم کوردستان را گسترش داده است. این حملات، نشانه‌ای بارز از استیصال و ناتوانی رژیم در برابر تحولات منطقه‌ای است. ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران، در چهارچوب مسئولیت تاریخی و سیاسی خود، مواضع خویش را در سه محور، درباره‌ی وضعیت کنونی اعلام می‌دارد:

۱. ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران تأکید می‌کند که تنش‌ها و درگیری‌های جاری، به هیچ وجه جنگ میان مردم و ملت‌های ایران با جهان نیست؛ بلکه این رژیم استبدادی، سرکوبگر و بحران آفرین جمهوری اسلامی است که با گروگان گرفتن سرنوشت تمامی مردم ایران، آنان را به اجبار در مسیر تقابلهای پر هزینه قرار داده است. جنگ کنونی، پیامد دهه‌ها سیاست توسعه‌طلبانه، مداخلات مستمر در امور داخلی کشورهای منطقه و حمایت سازمان یافته از تروریسم است؛ سیاستهائی که در نهایت، نه تنها بنیانهای اقتصادی ایران را به ورطه‌ی فروپاشی اقتصادی کشانده، بلکه کلیت این رژیم را نیز به آستانه‌ی زوال و سقوط رسانده است.

۲. رژیم جمهوری اسلامی از آغاز این مرحله از درگیری‌ها تاکنون، بیش از ۷۰۰ بار حاکمیت سیاسی عراق را نقض کرده و اقلیم کوردستان را به طور مستمر هدف حملات قرار داده است. در این میان، بیش از ۱۵۰ حمله‌ی مستقیم علیه اردوگاه‌های پناهندگان سیاسی کوردستان ایران صورت گرفته است. این جنایات تاکنون به شهادت ۲۱ تن انجامیده که ۱۰ تن از آنان، از مبارزان احزاب عضو ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران بوده‌اند. ما هدف قرار دادن کنسولگری‌ها، اردوگاه‌های سیاسی و مناطق مسکونی غیرنظامیان را نقض صریح «کنوانسیون ژنو» و مصداق بارز «جنایت جنگی» می‌دانیم. ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران از دولت‌ها، سازمان ملل متحد و کلیه نهادهای ذیربط بین‌المللی می‌خواهد در برابر این تجاوزات جمهوری اسلامی، موضعی قاطع، مسئولانه و عملی و بازدارنده اتخاذ کنند.

۳. از همه‌ی هم‌میهن‌انمان در خارج از کشور می‌خواهیم با اتحاد، حفظ انسجام، همبستگی و مسئولیت‌پذیری ملی، با برگزاری تجمع و گردهمایی در میادین و عرصه‌های عمومی و در مقابل نمایندگیهای سیاسی، سفارتخانه‌ها و مراکز تصمیم‌گیری، صدای رسای مبارزه و ایستادگی ملت کورد باشند. ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران، هرگونه همکاری و هم‌افزایی با احزاب و جریان‌های کورد، سازمان‌های جامعه‌ی مدنی و تمامی نیروها و نهادهای باورمند به آزادی و عدالت را در راستای حمایت از آرمان‌های ملت کورد در کوردستان ایران و افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی ارج می‌نهد و از آن استقبال می‌کند. در پایان اعلام می‌داریم که حملات و جنایات جمهوری اسلامی و تبعات فاجعه‌بار آن نه‌تنها خللی در عزم و اراده‌ی راسخ ما ایجاد نخواهد کرد، بلکه باور ما را نسبت به حقانیت مبارزه برای سرنوشت این رژیم و تحقق آزادی کوردستان، استوارتر می‌سازد.

یاد شهدای کوردستان گرامی و راه آزادی پر رهرو باد
ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران

مناقشه ایران؛ حرکت به سوی یک «جنگ سرد جدید»

نویسنده: مارک کاپوتو و باراک راوید، آکسیوس؛ بازنویسی: کوردستان‌میدیا



مناقشه ایران وارد مرحله‌ای شبیه به «جنگ سرد جدید» شده است؛ مرحله‌ای که ترکیبی از تحریم‌های مالی، محدودیت‌های دریایی و تلاش‌های دیپلماتیک پراکنده را در بر می‌گیرد و در عین حال، چشم‌انداز روشنی برای پایان سریع آن وجود ندارد. در این گزارش تحلیلی آمده است که این بن‌بست تنش‌زا می‌تواند برای ماه‌ها ادامه یابد و در نتیجه، افزایش قیمت انرژی و تداوم نااطمینانی در بازارهای جهانی محتمل است. همچنین نگرانی‌هایی درباره احتمال تبدیل این وضعیت به یک درگیری نظامی ناگهانی مطرح شده است.

بر اساس اظهارات چند مقام آمریکایی، واشنگتن نگران شکل‌گیری یک وضعیت «منجمد اما پرتنش» است؛ وضعیتی که در آن نه توافقی حاصل می‌شود و نه جنگی تمام‌عیار رخ می‌دهد، اما تنش‌ها در سطح بالا باقی می‌ماند.

در این سناریو، نیروهای نظامی آمریکا برای مدت طولانی‌تری در منطقه مستقر می‌مانند و مسیرهای دریایی کلیدی همچنان در وضعیت پرریسک باقی خواهند ماند. در همین چارچوب، تنگه هرمز به‌عنوان یکی از نقاط حساس انرژی جهانی در کانون توجه قرار دارد.

به گفته یک منبع نزدیک به کاخ سفید، چنین وضعیت بلاتکلیفی می‌تواند از نظر سیاسی و اقتصادی برای دولت آمریکا نیز چالش‌زا باشد، به‌ویژه با توجه به فضای انتخاباتی داخلی.

در سطح تصمیم‌گیری، گزارش حاکی است که رئیس‌جمهور آمریکا میان دو گزینه قرار دارد: ادامه فشار اقتصادی و تحریم‌ها یا بررسی گزینه‌های نظامی محدود برای تغییر موازنه.

برخی مشاوران او پیشنهاد داده‌اند سیاست فشار حداکثری ادامه یابد و در عین حال ابزارهای اقتصادی و تحریمی جدید نیز اضافه شود. در مقابل، برخی جریان‌های نزدیک به دولت و خارج از آن، بر ضرورت استفاده از گزینه نظامی برای شکستن بن‌بست تأکید دارند.

در همین زمینه، برخی مقامات آمریکایی تأکید کرده‌اند که سطح تحریم‌ها علیه ایران به بالاترین حد خود رسیده و هدف آن وادار

کردن تهران به پذیرش مذاکرات در موضوعات حساس، از جمله برنامه هسته‌ای، است.

از سوی دیگر، ایران نیز در برابر این فشارها تلاش کرده با اقدامات متقابل در حوزه دریایی و انرژی، از جمله اعمال محدودیت در مسیرهای عبور نفتکش‌ها در تنگه هرمز، اهرم فشار خود را حفظ کند.

در عین حال، واشنگتن نیز با توقیف برخی محموله‌های نفتی و اعمال فشار بر شبکه‌های حمل‌ونقل و مالی، سیاست «فشار حداکثری» را تشدید کرده است؛ سیاستی که هدف آن محدود کردن صادرات نفت ایران و کاهش توان اقتصادی این کشور عنوان شده است.

با این حال، تحلیلگران منتقد این رویکرد معتقدند که صرف فشار اقتصادی، بدون یک مسیر دیپلماتیک روشن، ممکن است نتواند به تغییرات سیاسی مورد نظر منجر شود و در عوض، وضعیت بن‌بست را طولانی‌تر کند.

در مجموع، این گزارش تحلیلی نشان می‌دهد که مناقشه ایران و آمریکا در مرحله‌ای پیچیده از رقابت، فشار و عدم قطعیت قرار گرفته است؛ مرحله‌ای که نه به سمت توافق حرکت می‌کند و نه به سمت جنگ مستقیم، بلکه در قالب یک رویارویی فرسایشی ادامه می‌یابد.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران:

اعدام،

حریف آزادی نیست



**بیانیهی ائتلاف نیروهای سیاسی
کوردستان ایران در رابطه با اعدام
«یعقوب کریمپور» و «ناصر بکرزاده»**

در ادامه‌ی موج جدید اعدام فعالان سیاسی و مدنی، جمهوری اسلامی ایران دو فعال سیاسی دیگر به نام‌های «یعقوب کریمپور» و «ناصر بکرزاده» را با اتهاماتی بی‌اساس و ناروا به دار آویخت. این جنایات در حالی صورت می‌گیرند که حاکمیت تهران در داخل و خارج از کشور دچار شکست‌های سیاسی و استراتژیک شده و می‌خواهد با توسل به خشونت، بن‌بست و شکست‌های خود را پنهان کند.

جمهوری اسلامی که ماهیت آن بر پایه‌ی دیکتاتوری و تدروری اسلامی بنا شده است، در کوردستان و در قبال ملیت‌های تحت ستم، همچون یک نیروی اشغالگر رفتار می‌کند و در برابر آزادی‌خواهان، زنان و همه‌ی حقیقت‌طلبان، ساختاری توتالیتر و ضدبشری دارد. از همین رو، حکومت ایران هر نوع ندای حقیقت‌طلبی، آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی و هر فریادی را که علیه سیستم دیکتاتوری باشد، تنها با بازداشت، شکنجه و طناب دار پاسخ می‌دهد. این یک سیاست همیشگی و تغییرناپذیر این رژیم در کوردستان بوده است؛ اما امروز شاهدیم که دایره‌ی این سرکوبگری رفته‌رفته گسترده‌تر شده و تمامی مناطق تحت سلطه‌ی حکومت را در بر گرفته است. به گونه‌ای که اکنون تمام جغرافیای سیاسی ایران به زندانی بزرگ برای آزادی‌خواهان بدل گشته است.

ما به عنوان ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران، ضمن محکوم کردن شدید این اقدامات غیرانسانی، تأکید می‌کنیم که پناه بردن به اعدام، نشانه‌ی ضعف رژیم است نه قدرت آن؛ و این خون‌های ریخته شده، اراده‌ی ما را برای دستیابی به آزادی و عدالت مستحکم‌تر می‌کند.

در پایان، از نهادهای حقوق بشری و افکار عمومی آزادی‌خواه جهان درخواست می‌کنیم که سکوت خود را بشکنند و با فشارهای همه‌جانبه، ماشین کشتار جمهوری اسلامی را متوقف کنند. جامعه‌ی بین‌المللی باید از این جنایات سیستماتیک که علیه بشریت انجام می‌شود، جلوگیری کند. ما بر مبارزه تا سرنگونی نهایی این دیکتاتوری و عبور از این زندان بزرگی که برای ساکنان ایران ساخته‌اند، پافشاری می‌کنیم و اطمینان داریم که و آزادی کوردستان و تکاپوی برحق ملت ما را متوقف کند.

یاد جانبختگان گرامی و راه آزادی پر رهرو باد

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران
۱۴۰۵/۲/۱۲

کوردهای ایران: پیشبرد اهداف در بحبوحه‌ی جنگ از طریق دیپلماسی



د. آسو حسن‌زاده

آقای هجری «دیپلماسی خاموش» با جمهوری اسلامی خواند، فاصله بگیرند و اشکالی از منوی‌سازی رژیم را مد نظر قرار دهند. فراتر از همه، آن‌ها بر ضرورت شناسایی اپوزیسیون کورد به عنوان یک طرف گفتگوی سیاسی تأکید کردند.

این نکته کلید درک استراتژی آن‌هاست. اگر آن‌ها هم با بازیگران نزدیک به منطق تقابل (به‌ویژه در ایالات متحده) و هم با بازیگران اروپایی که اغلب مخالف جنگ هستند تعامل می‌کنند، به این دلیل است که سیاست‌های غرب نیز فاقد وضوح است. تغییری سریع از تنش‌زایی نظامی به تلاش برای تنش‌زدایی دیده می‌شود که تمرکز آن بر مسائل امنیتی و اقتصادی نظیر تنگه‌ی هرمز است، در حالی که حقوق مردمان ایران و آینده‌ی سیاسی این کشور تا حد زیادی نادیده گرفته می‌شود.

در نهایت، یادآوری یک واقعیت تلخ ضروری است: کوردهای ایران تقریباً هیچ‌گاه توسط دولت‌های غربی [در سطح رسمی دولتی] پذیرفته نشده‌اند. تماس‌ها همیشه وجود داشته، اما عمدتاً در سطح احزاب سیاسی و پارلمان‌ها بوده است. شخصیت‌های نادر ایرانی که به‌طور رسمی پذیرفته می‌شوند، معمولاً از جامعه‌ی مدنی ایران هستند، نه از احزاب سیاسی. برای نمونه، در سال ۲۰۱۸ زمانی که سیاست «فشار حداکثری»

«پارادپلماسی» کوردهای ایران بخشی از یک منطق چندجانبه‌گرا است. در غیاب یک متحد تعیین‌کننده، آن‌ها به‌طور هم‌زمان در چندین عرصه‌ی سیاسی سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ گاه به روش‌هایی که متناقض به نظر می‌رسند، آن هم بدون آن‌که بتوانند به یک استراتژی منسجم غربی تکیه کنند. این تعدد عرصه‌ها، بیش از آن‌که یک انتخاب باشد، نشان‌دهنده‌ی یک محدودیت و تنگناست. این امر نشان‌دهنده‌ی انطباق با محیطی ناپایدار است؛ جایی که چالش فوری، نه تنها تأثیرگذاری بر پویایی‌های جاری، بلکه پرهیز از به حاشیه رانده شدن در بازاریابی‌های سیاسی پیش رو است.

ایالات متحده در اوج خود بود، مقامات حزب دموکرات دیدارهای متعددی با اعضای کنگره و وزارت خارجه آمریکا داشتند. با این حال، به روشنی مشخص شد که دولت ایالات متحده برای آن‌که شانس دستیابی به توافق جدید با ایران را به مخاطره نیندازد، تمایلی به پذیرش نمایندگان اپوزیسیون ایران در کاخ سفید ندارد. در مقابل، در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی و در دوره‌ی ریاست‌جمهوری بیل کلینتون - که رویکرد سخت‌گیرانه‌ای نسبت به رژیم ایران نداشت - شخصیت‌های کوردی همچون عبدالله حسن‌زاده و مصطفی هجری می‌توانستند توسط مشاوران ارشد کاخ سفید پذیرفته شوند. این اتفاق از آن زمان به بعد، حتی در طول جنگ کنونی، رخ نداده است.

بنابراین، «پارادپلماسی» کوردهای ایران بخشی از یک منطق چندجانبه‌گرا است. در غیاب یک متحد تعیین‌کننده، آن‌ها به‌طور هم‌زمان در چندین عرصه‌ی سیاسی سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ گاه به روش‌هایی که متناقض به نظر می‌رسند، آن هم بدون آن‌که بتوانند به یک استراتژی منسجم غربی تکیه کنند. این تعدد عرصه‌ها، بیش از آن‌که یک انتخاب باشد، نشان‌دهنده‌ی یک محدودیت و تنگناست. این امر نشان‌دهنده‌ی انطباق با محیطی ناپایدار است؛ جایی که چالش فوری، نه تنها تأثیرگذاری بر پویایی‌های جاری، بلکه پرهیز از به حاشیه رانده شدن در بازاریابی‌های سیاسی پیش رو است.



در ایران حذف شده است. دو هفته پیش از آن نیز، در اقدامی مشابه، هیئت حزب دموکرات در «کنگره آزادی ایران» در لندن، سخنرانی خود را در برابر مخاطبانی که به زبان کوردی تسلط نداشتند، با این زبان آغاز کرده بود. در ایران، زبان تنها ابزار ارتباطی نیست، بلکه ابزاری برای سلطه یا برعکس، وسیله‌ای برای اثبات هویت سیاسی است. از این رو، هدف این بود که فارسی‌زبانان، حتی برای لحظاتی کوتاه معنای طرد زبانی را حس کنند.

نشست دوم در پارلمان اروپا به‌ویژه از آن جهت حائز اهمیت بود که توسط «کمیته روابط خارجی» پارلمان اروپا برگزار شد. در همان پنل، سعید بشیرتاش، که به حلقه‌های سلطنت‌طلب نزدیک است، حضور داشت. در ابتدا از احتمال مشارکت رضا پهلوی یاد شده بود، اما او در نهایت با ابراز نارضایتی از این‌که تنها شخصیت دعوت‌شده نیست، از حضور انصراف داد. این غیبت با توجه به مواضع خصمانه‌ی پهلوی نسبت به مطالبات کوردها، ناخوشایند رهبران کورد نبود.

در برهه‌ای که به نظر می‌رسد تمامی تحولات در حال عقب راندن احزاب کورد ایرانی به حاشیه هستند، حضور آن‌ها در صحنه‌ی بین‌المللی، برعکس، افزایش یافته است.

در حالی که رویارویی نظامی میان ایالات متحده/اسرائیل و ایران در حال حاضر به تعلیق درآمده است، اما احزاب کورد ایرانی مستقر در اقلیم کوردستان عراق کماکان هدف حملات ایران هستند. هم‌زمان، فقدان حمایت خارجی ملموس آن‌ها را از نقشی که برخی سناریوها در آغاز منازعه برایشان قائل شده بودند، دور است. در این بافتار نامطمئن، این بازیگران می‌کوشند از طریق فعالیت‌های دیپلماتیک مستمر، نمود و قابلیت رؤیت بین‌المللی خود را حفظ کرده و تقویت کنند.

از زمان آغاز تنش‌های جنگی، کوردهای ایران به واقع قابلیت رؤیت جدیدی یافته‌اند. این امر در درجه‌ی اول بر پایه‌ی یک فرض ضمنی در میان کسانی بود که درگیر تقابل با ایران هستند: این‌که اگر رژیم تنها با حملات هوایی سرنگون نشود، نیروهای سازمان‌یافته‌ی محلی می‌توانند نقشی میدانی ایفا کنند. در این میان، کوردهای ایران به عنوان بازیگران بالقوه ظاهر شدند؛ تجربه‌ی مبارزاتی، سطح سازمان‌دهی، حضور احزاب‌شان در اقلیم کوردستان عراق در کنار نیروهای پیشمرگه و ظرفیت آن‌ها برای بسیج توده‌ای در داخل ایران، همگی مؤید این فرض بود.

با این حال این چشم‌انداز محقق نشد. سیگنال‌های ارسالی از سوی ایالات متحده مبهم باقی ماند و فاقد پیگیری‌های عملی بود. بدتر از آن، احزاب کورد به‌طور ضمنی و به اشتباه به دست‌یازی سلاح‌های آمریکایی متهم شدند؛ اتهامی که آن‌ها تکذیب کردند و بی‌اساس بودن آن نیز ثابت شد. هم‌زمان، حملات ایران به پایگاه‌های آن‌ها در اقلیم کوردستان عراق، حتی پس از آتش‌بس نیز ادامه یافت و منجر به کشته شدن حدود ده نفر و تخریب گسترده در اردوگاه‌های غیرنظامی آن‌ها شد، حتی پس از آن‌که این اردوگاه‌ها تخلیه شده بودند.

در مواجهه با این فشار مضاعف - فقدان حمایت عملی ایالات متحده و فشارهای مستمر ایران - احزاب کورد «پارادپلماسی» خود را به‌ویژه در قبال اروپایی‌ها، دوباره فعال کرده‌اند. نقطه‌ی عطف این فعالیت‌ها زمانی بود که دو تن از رهبران اصلی آن‌ها، یعنی مصطفی هجری از حزب دموکرات کوردستان ایران (PDKI) و عبدالله مهدی از حزب کومله، به‌طور رسمی به پارلمان اروپا دعوت شدند. چنین دعوتی در این سطح، امری بی‌سابقه است.

این دو مقام کورد در ۱۵ آوریل در دو نشست مجزا در بروکسل شرکت کردند. نشست نخست که توسط نمایندگان سوسیالیست و سوسیال‌دموکرات پارلمان اروپا سازماندهی شده بود، نمایندگان از جوامع بلوچ و عرب ایران را نیز گرد هم آورد. در این نشست دو رهبر کورد تصمیم گرفتند به زبان کوردی سخن بگویند. این انتخاب حامل معنای نمادین قدرتمندی بود. آقای هجری یادآور شد که او به زبانی سخن می‌گوید که برای یک قرن از عرصه‌ی عمومی و آموزش

علاوه بر این جلسات استماع و دیدارهای متعدد با مقامات اروپایی، چند روز بعد آقای هجری در نشستی در بارسلونا که شرکت کرد که توسط «اتحاد پیشرو جهانی» (Progres - sive Alliance) برگزار شده بود، پلتفرمی که احزاب سوسیالیست و سوسیال‌دموکرات جهان را گرد هم می‌آورد و بسیاری از آن‌ها مخالف جنگ جاری هستند. این مشارکت با انتقاداتی در محافل کوردی مواجه شد، با این استدلال که تلاش برای ایفای نقش در بافتار تقابل و هم‌زمان تعامل با بازیگران مخالف جنگ، امری متناقض است.

با این حال، این انتقاد سست به نظر می‌رسد. از یک سو، کوردهای ایران خود را طرف این جنگ نمی‌بینند. آن‌ها تأکید دارند که دهه‌هاست مبارزه‌ی خود را علیه رژیم ایران پیش می‌برند، اما تنش‌های کنونی را فرصتی احتمالی برای تضعیف رژیم می‌دانند که در آن می‌توانند نقشی مستقل در قبال فرجام جنگ و ساختار سیاسی آینده‌ی ایران ایفا کنند. از سوی دیگر، در سخنرانی‌های بروکسل و بارسلونا، رهبران کورد نیازی به اتخاذ موضع درباره‌ی خود جنگ ندیدند. آن‌ها عمدتاً مطالبات مشخصی را مطرح کردند: حفاظت از اعضا و غیرنظامیان وابسته به آن‌ها در اقلیم کوردستان عراق، محکومیت سرکوب کوردها در ایران، و ترویج یک پروژه‌ی سیاسی مبتنی بر ایرانی دموکراتیک و فدرال. آن‌ها همچنین از اروپایی‌ها خواستند از آنچه

ایران در وضعیت «انفجار اجتماعی»؛ رویدادی که زمانش مجهول اما وقوعش اجتنابناپذیر است

مصاحبه: شهرام سبحانی



اشاره: در فضای سیاسی خاورمیانه، آنجا که صدای دیپلماسی با غرش موشکها در هم می‌آمیزد، پرسش‌های بنیادینی درباره بقای قدرت و حقوق ملت‌ها شکل می‌گیرد. تنش‌های اخیر میان ایران و آمریکا و بازتاب آن در مذاکراتی چون «اسلام‌آباد»، تنها یک رقابت ژئوپلیتیک ساده نیست؛ بلکه معادله‌ای پیچیده است که مستقیماً با سرنوشت آزادی‌های مدنی و حیات سیاسی ملیت‌های تحت ستم گره خورده است. آیا این گفتگوها به تثبیت حاکمیت می‌انجامد یا تنها گریزی موقت از بحران‌های انباشته شده است؟

در این راستا، دکتر لیلا مروتی، تحلیل‌گر مسائل سیاسی، در این گفتگوی تفصیلی با نگاهی نقادانه به کالبدشکافی این تحولات پرداخته است. دکتر لیلا مروتی، تحلیل‌گر سیاسی، معتقد است که هرگونه توافق احتمالی میان تهران و واشینگتن، در حالی که مطالبات دموکراتیک مردم و نقض فاحش حقوق بشر را نادیده می‌گیرد، می‌تواند به مثابه «چراغ سبزی» برای تشدید سرکوب‌های داخلی قلمداد شود. او معتقد است که ماشین اعدام و سیاست حذفی، نه تنها با مذاکره متوقف نمی‌شود، بلکه ممکن است در سایه مصونیت ناشی از توافقات امنیتی، با شدتی بیشتر جان معترضان و فعالان سیاسی را نشانه رود.

این مصاحبه به بررسی دقیق فرصت‌سوزی‌های اپوزیسیون، وضعیت بحرانی احزاب کورد در اقلیم کوردستان تحت حملات فرامرزی، و پتانسیل انفجاری جامعه‌ای می‌پردازد که در زیر پوسته‌ی استبداد، در انتظار جرقه‌ای برای تغییر بنیادین است. دکتر مروتی با ترسیم فضای «گداختگی اجتماعی»، هشدار می‌دهد که صلح میان قدرت‌ها لزوماً به معنای عدالت برای ملت‌ها نخواهد بود.

داخلی عمل کند؛ چراکه با رفع تهدیدهای خارجی، حاکمیت با فراغ بال بیشتری توان خود را بر خنثی‌سازی اعتراضات و حذف فیزیکی مخالفان متمرکز خواهد کرد.

امروز شاهدیم که حتی در شرایطی که موجودیت نظام با تهدیدهای جدی مواجه است، ماشین اعدام بدون وقفه به پیش می‌رود. قوه قضائیه نه تنها موازین بین‌المللی، بلکه حتی چارچوب‌های حقوقی و آیین دادرسی کیفری مصوب خود را نیز نادیده می‌گیرد. نقض سیستماتیک حقوق متهمان سیاسی و امنیتی، مصادره غیرقانونی اموال معترضان و اجرای اعدام‌های گسترده‌ای که فاقد هرگونه وجهت قانونی - حتی در منظومه حقوقی خود جمهوری اسلامی - هستند، نشان‌دهنده استقرار یک «وضعیت استثنایی» است که در آن، حفظ قدرت بر هر قاعده و قانونی ارجحیت یافته است.

شما معتقد به این هستید که اپوزیسیون جمهوری اسلامی نتوانست از این فرصت برای تغییر حاکمیت سیاسی در ایران استفاده کند؟ و چرا نتوانست؟

واکوی تحولات اخیر، به‌ویژه با نگاهی به پیشینه جنبش «ژن، ژبان، نازادی» بیانگر یک حقیقت تلخ در فضای سیاسی ایران است: اپوزیسیون «سراسری» خارج از کشور (دیاسپورا)، علیرغم استقبال بی‌سابقه بین‌المللی و پتانسیل‌های عظیمی که در مناطق حاشیه‌ای نظیر کوردستان تبلور یافت، نه تنها از فرصت‌های پیش‌آمده بهره‌برداري نکرد، بلکه خود به مانعی در مسیر هم‌افزایی و ابتکار عمل نیروهای داخلی بدل شد. این جریان، عملاً به جای حل مسئله، بخشی از صورت‌مسئله ناکامی‌ها شد.

این ایستایی و فقدان اراده راهبردی، در مقاطع حساس دیگر همچون اعتراضات دی‌ماه و جنگ ۱۲ روزه نیز تکرار شد. حتی تضعیف ساختار فرماندهی سپاه و ضربه به مراکز امنیتی و ماشین سرکوب، نتوانست اپوزیسیون را به تدوین یک «نقشه راه» منسجم و عملیاتی ترغیب کند. در جریان جنگ ۴۰ روزه نیز شاهد تکرار همان الگوی فرسوده بودیم؛ اپوزیسیون «سراسری» خارج‌نشین میان پراکندگی، سردرگمی و شکاف‌های عمیق معرفتی دست‌وپا زد. تراژدی ماجرا اینجاست که این جریان‌ها بیش از آنکه «اپوزیسیون حاکمیت» باشند، به «اپوزیسیون یکدیگر» تبدیل شده‌اند و فرسایش درونی آن‌ها، همواره به

تنگه هرمز قرار دارد. مذاکرات اسلام‌آباد که پس از آتش‌بس شکل گرفت، اکنون در وضعیت تعلیق به سر می‌برد. استمرار یا تغییر مسیر این گفتگوها، تابعی از معادلات داخلی دو کشور و تحولات شتابان منطقه‌ای است؛ از جمله خروج احتمالی کشورهای نظیر امارات از اوپک‌پلاس، بازبینی در دکترین سیاسی کشورهای عربی، شکاف‌های میان اروپا و آمریکا، و همچنین گسست‌های درونی در بدنه حاکمیتی ایران.

تناقضات موجود در نتایج نشست اسلام‌آباد و ترکیب هیئت‌های اعزامی، نشان‌دهنده عدم موفقیت ساختاری این مذاکرات است. حقیقت آن است که این آتش‌بس شکننده است و در صورت عدم توجیه منطقی، احتمال ازسرگیری حملات از سوی آمریکا یا پافشاری جمهوری اسلامی بر مواضع خود وجود دارد. در نهایت، صرف حضور در میز مذاکره بدون دستیابی به نتایج استراتژیک، تأثیر پایداری بر بهبود جایگاه بین‌المللی یا تثبیت موقعیت فعلی جمهوری اسلامی نخواهد داشت.

فردای ایران پس از تحقق احتمالی توافقات میان آمریکا و ایران چگونه خواهد بود. آیا با جمهوری اسلامی تضعیف شده مواجه خواهیم بود، یا نظام سلطه‌ی زخم خورده که درصد سرکوب بیشتر داخلی برای انتقام و بقای خود می‌باشد؟

در تحلیل سناریوهای احتمالی، هرگونه توافق پایدار مستلزم دستیابی به یک «رضایت نسبی متقابل» و تأمین حداقلی از منافع طرفین است. با این حال، در مختصات فعلی، به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی به پایین‌ترین سطح از امتیازات، یعنی «تضمین بقاء» و مصونیت از حملات نظامی ایالات متحده یا اسرائیل، بسنده کرده است.

نکته استراتژیک و تکان‌دهنده اینجاست که حتی در صورت پذیرش ضعیف‌ترین توافقات، دستگاه سرکوب نظام نه تنها باز نخواهد ایستاد، بلکه محتمل است که بر شدت فعالیت‌های خود بیفزاید. تجربیات تاریخی و عملکرد کنونی قوه قضائیه تحت زعامت «محسنی اژه‌ای» گویای این واقعیت است که جمهوری اسلامی از «چوبه‌ی دار» به عنوان ستون فقرات حاکمیت خود عقب‌نشینی نخواهد کرد. پارادوکس قضیه در اینجاست که دستیابی به توافق با واشینگتن - در سایه بی‌توجهی تعمدی آمریکا به پرونده حقوق بشر - می‌تواند به مثابه چراغ سبزی برای «سرکوب حداکثری

آیا مذاکرات اسلام‌آباد می‌تواند به تثبیت جایگاه سیاسی و حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی بیانجامد؟

پیش از هر چیز بایستی اشاره کرد که تداوم این روند دیپلماتیک همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ چراکه تاکنون موضع رسمی و قاطعی از سوی طرفین مبنی بر تمایل به استمرار مذاکرات مشاهده نشده است. حتی در صورت ازسرگیری گفتگوها، لزوماً اسلام‌آباد میزبان نهایی نخواهد بود؛ به نظر می‌رسد ملاحظات امنیتی، به‌ویژه از جانب ایالات متحده، احتمال انتقال محل مذاکرات به جغرافیای دیگری را تقویت می‌کند.

نکته حائز اهمیت دیگر این است که صرف تشکیل جلسات مذاکره، به‌خودی‌خود ارزش راهبردی برای حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی نخواهد داشت. آنچه تعیین‌کننده است، «دست‌آورد ملموس» و خروجی نهایی این فرآیند است. اگر طرفین بتوانند به الگوی «برد - برد» دست یابند - به‌گونه‌ای که هیچ‌کدام خود را بازنده میدان تلقی نکنند - جمهوری اسلامی می‌تواند مدعی صیانت از حاکمیت ملی خود شود. در غیر این صورت، چنانچه خروجی مذاکرات نتواند بدنه حامیان داخلی نظام را نسبت به تحقق منافع ملی اقناع کند، این فرآیند به یک امتیاز منفی کارنامه‌ی سیاسی تبدیل خواهد شد. این معادله برای واشینگتن نیز صادق است؛ ناکامی در دستیابی به انتظارات پیش‌فرض، مانع از اعلام پیروزی دیپلماتیک آمریکا خواهد شد. در چنین شرایطی، محتمل است که هر دو طرف با تکیه بر ابزارهای رسانه‌ای و تبلیغاتی، روایتی پیروزمندانه از نتایج حداقلی خود ارائه دهند.

در حالی که جمهوری اسلامی علیرغم چالش‌های مشهود در منازعات اخیر، بر طبل پیروزی می‌کوبد و رسانه‌های دولتی سعی در القای غلبه بر حریف دارند، تردیدهای جدی در مورد صحت این ادعاها وجود دارد. از سوی دیگر، ایالات متحده نیز هنوز به اهداف کلان خود دست نیافته است. هدف، خاتمه‌ی جنگ بود، اما آنچه رخ داد صرفاً یک «آتش‌بس موقت» بود که نه تنها ریشه‌های بحران را حل نکرد، بلکه چالش‌های نوین و پیچیده‌تری همچون امنیت تنگه هرمز را نیز بدان افزود. در واقع ما با وضعیتی مواجهیم که در آن جنگ متوقف شده، اما به پایان نرسیده است.

چشم‌انداز آینده تحت تأثیر متغیرهایی چون تهدید به بازگشت «فشار حداکثری» از سوی ترامپ و یا گشایش‌های جدید در

بنیادین است:

۱. سابقه تحزب: وجود ساختار حزبی ریشه‌دار که فراتر از هیجانات لحظه‌ای عمل می‌کند.

۲. جامعه مدنی منکثر: پویایی نهادهای مدنی که علیرغم فشارها، هرگز از الگوی حکومتی تبعیت نکرده‌اند.

۳. فقدان سنخیت با حاکمیت: کوردستان هرگز خود را با گفتمان رسمی نظام تعریف نکرده و حاکمیت را نه یک نهاد ملی، بلکه به‌مثابه آن دیگری سلطه‌گر و در خوانشی رادیکال‌تر، به عنوان یک نیروی «اشغالگر» نگریسته است که فاقد هرگونه مشروعیت سیاسی است.

در کوردستان دو موتور محرک برای تداوم جنبش سیاسی - اجتماعی وجود دارد که حاکمیت را با «هراسی مضاعف» روبرو کرده است:

۱. پتانسیل اول (هویتی - ذاتی): این نیرو برخاسته از «ستم ملی» و معطوف به حق تعیین سرنوشت است. این یک پتانسیل انقلابی دائمی علیه هرگونه نظم تمامیت‌خواه است که هویت کوردی را انکار می‌کند. این وجه از مبارزه، کوردستان را به «مرکز ثقل خطر» برای تمامیت ارضی گفتمان حاکم تبدیل کرده است.

۲. پتانسیل دوم (همگامی سراسری): این وجه، کوردستان را با مطالبات عمومی جامعه ایران (بحران‌های اقتصادی، ناکارآمدی ساختاری و زوال اجتماعی) پیوند می‌زند. با اتکا به تجربه‌های پیشین، در صورت وقوع یک جرقه انقلابی در تهران یا اصفهان، کوردستان این پتانسیل را دارد که وارد میدان شود. کوردستان به‌مثابه «الگو» بزرگترین

هراس نظام تنها از «اعتراض» در کوردستان نیست، بلکه از «الگو شدن» آن است. درهم‌تنیدگی «تحزب» و «جامعه مدنی» در کوردستان می‌تواند به مدلی پیشرو برای سایر نقاط ایران تبدیل شود تا اعتراضات خود را سازمان‌دهی کنند. تبدیل شدن پتانسیل‌های بالقوه کوردستان به فعل انقلابی، می‌تواند نه تنها جغرافیای کوردستان، بلکه کل جغرافیای سیاسی ایران را با تغییری بنیادین روبرو کند. ما با جامعه‌ای مواجهیم که تمام ابزارهای تغییر را در اختیار دارد؛ تنها متغیر مجهول، «زمان» وقوع این انفجار است که وقوعش اجتنابناپذیر می‌نماید.

عنوان «نقطه قوت» و فرصت تنفس برای جمهوری اسلامی عمل کرده است. این وضعیت «جنگ همه علیه همه» در خارج از کشور، نیازمند یک کالبدشکافی جدی جامعه‌شناختی و سیاسی است.

اما در جبهه داخلی، مفهوم اپوزیسیون متفاوت است؛ در اینجا ما با یک جامعه منکثر، اصناف و نیروهای اجتماعی مواجهیم که پتانسیل عبور از «اعتراض» به «انقلاب» را در ذات خود دارند. جنگ ۴۰ روزه در داخل کشور نقشی دوگانه ایفا کرد:

از یک سو، با ضربه به بدنه نظامی و امنیتی نظام، زمینه‌های عینی برای خیزش مردمی را فراهم آورد. و از سوی دیگر، به دلیل «سرکوب سیستماتیک» و پیچیدگی‌های شرایط جنگی، امکان کنشگری میدانی و سازمان‌یافته را سلب کرد.

در واقع، تداخل عوامل متضاد سیاسی، اجتماعی و امنیتی در این زمان، مانع از شکل‌گیری یک حرکت منظم انقلابی شد. بحران اخیر نشان داد که جامعه ایران علیرغم داشتن ظرفیت‌های تحول‌خواهانه، در میان گازانیر «سرکوب» عریان حاکمیت و «ناکارآمدی مزمن» مدعیان تغییر در خارج گرفتار شده است؛ وضعیتی که در آن پتانسیل‌های انقلابی به جای هدایت به سوی تغییر، در پیچ‌وخم‌های ملاحظات امنیتی و اختلافات داخلی اپوزیسیون، به تعلیق درآمده‌اند.

با توجه به مطالبه‌گری و سوابق مبارزاتی احزاب کوردی و جنبش‌های سیاسی و مدنی کوردی این وضعیت در کوردستان چگونه خواهد بود؟

وضعیت ترسیم‌شده در مورد گداختگی اجتماعی، در کوردستان نه تنها صادق است، بلکه ابعاد منحصربه‌فرد و تاریخی دارد. کوردستان دهه‌هاست که زیستن در اتمسفر «سرکوب سیستماتیک» را تجربه می‌کند؛ سرکوبی که در این جغرافیا نه یک اتفاق گذرا، بلکه یک «سیاست راهبردی» و مستمر بوده است. اگرچه ماشین اعدام و کشتار در سراسر ایران فعال بوده، اما در کوردستان همواره شکلی «برنامه‌ریزی‌شده» و «هویتی» به خود گرفته است.

آنچه کوردستان را به یک بازیگر استراتژیک و متمایز تبدیل می‌کند، صرفاً رنج مشترک نیست، بلکه سه مؤلفه‌ی

فویای جمهوری اسلامی از زن و تغییر کارت بازی



لیلا قاسملو

در گذشته‌های نه چندان دور در جوامع جهان هم با یک نگاه و تعریف مهربانانه و مادرانه - که البته آن هم ارزش بسیاری دارد - در پلاتفرم ترحم و ضعف تعریف شده بود. جنبش‌های جهانی زیادی در تغییر نگاه جامعه به زن مبارزه کردند تا زنان در کشورهای دموکراتیک به جایگاه برابری برسند. پس از افراط پهلوی‌ها در کشف حجاب و آزادی‌های غیرسیاسی و سینمایی که با جامعه‌ی وقت هیچ سنخیتی نداشت، جمهوری اسلامی هم با افراط در حجاب اجباری به سرنوشت پهلوی‌ها از نوع دیگری دچار شد.

چرا؟ چون جنگ ایران و عراق تمام شده بود. شعارها و رفتارهای کلیشه‌ای و نخنمای رژیم برای نسل‌های امروزی که با دنیای دیجیتال و اینترنت در جهان در ارتباط مستقیم بودند، پاسخگو نبوده، نیست و نخواهد بود. رژیم جمهوری اسلامی با مشکل عمده‌ای روبرو بود؛ یک جامعه‌ی پویا و نسلی از دنیای آزاد و زنانی شجاع که دستشان با حنای خرافات و افراطی‌گری مذهبی سازگاری نداشت. رژیم درست با آنچه که از آن وحشت داشت روبرو شد: انقلاب «ژن، ژیان، ژزادی» پس از قتل ژینا امینی.

«ژن، ژیان، ژزادی» فقط یک شعار نبود، متنی در دل یک فلسفه بود؛ فلسفه‌ای که زن را در دل کوردستان با توانایی‌هایش روبرو کرد تا برای رسیدن به حقوقش دوشادوش مردان بجنگد و این رفتار آوانگارد از همان اوایل انقلاب برای رژیم قابل تحمل نبود و به شیوه‌های مختلف از راه سینما، کتاب و غیره سعی داشت تا خصلت جنگجویی و پوشش اختیاری زنان در میان پیشمرگان را مبتذل و غیراخلاقی و بنام کافر و ملحد نمایش دهد. سرانجام همین زنان با پیدا کردن

اگر بگوییم اصلی‌ترین علت موفقیت سرآغاز حکومت زن‌ستیزی بنام جمهوری اسلامی پس از انقلاب صادره شده‌ی ۱۳۵۷، عطش کمبود پرداختن به زن با معیارهای بافت جامعه از نظر فرهنگی - مذهبی در رژیم دیکتاتوری پهلوی دوم بوده، اغراق نکرده‌ایم. عوامل عطش در پذیرفتن جمهوری اسلامی توسط مردم ایران به حکومت پهلوی‌ها برمی‌گردد، نه یک انتخاب هوشمندانه. در رژیم پهلوی‌ها، از افراط در برهنه‌سازی فیزیکی و کشف حجاب تا تعریف زن در رسانه‌ها و از دریچه‌ی دیکتاتوری آن‌ها، محصول عدم شناخت جامعه توسط دولتمردان وقت بوده و همین هم بستر را برای پذیرفتن یک رژیم مذهبی فراهم کرده بود.

جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن به یک جنگ نیاز داشت و روح‌الله خمینی با سخنرانی‌هایش، صدام حسین را تحریک به حمله به خاک ایران کرد. چرا؟ تا از دل بحران عبور کنند و با جنگ و فرهنگ شهادت، سال‌ها بر اریکه‌ی قدرت بمانند. زن نه فقط توسط جمهوری اسلامی، بلکه

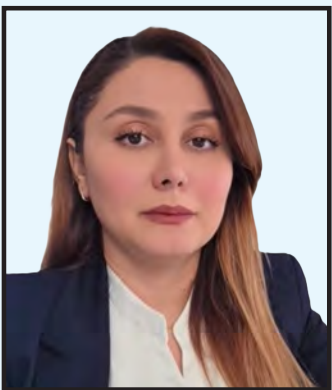
دولت‌های آمریکا و اسرائیل برسد، پس از کره‌ی شمالی کردن ایران، به همان پایت‌های عربی حامی نظام جهت تنبیه باز خواهد گشت؛ اما پیش‌بینی نمی‌شود رژیم بتواند از دل آن‌همه بحران عبور کند. رژیم جمهوری اسلامی حتی با تغییر این کارت بازی مهم، وضعیت غیبی کلامی و تصویری فرزند تازه رهبر شده‌ی نظام را که با عدم گورسپاری سید علی خامنه‌ای همپوشانی دارد، بزودی در فشار خواهد گذاشت. وضعیت معیشتی، تورم، محاصره دریایی، بحران‌های قطعی اینترنت و غیره، رژیم را به فروپاشی سیاسی، ایدئولوژی، نظامی و اقتصادی خواهد کشاند، اما تاریخ دقیق آن را کسی نمی‌داند.

آن‌ها، ناچار شد تا کارت بازی را عوض کند. آن‌ها برای تغییر یک پارادایم به جنگ نیاز داشتند تا بار دیگر عموم طرفداران دلسرد خود را در یک نوستالوژی به تکرار مرثیه و رجزخوانی به فرهنگ فراموش شده‌ی شهادت در میان نسل دیجیتال ببرد؛ آن‌ها از مهارت‌های هوش مصنوعی به نحو مطلوب استفاده کردند. گرچه جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه، رژیم را با از دست دادن رهبر، سران و فرماندهان رتبه بالا تحقیر کرد، اما آن‌ها با تغییر همان کارتی که اشاره شد، به طور کامل خاکریز حجاب را واگذار کرد و از بی‌حجابی به نفع آرمان‌های حفظ نظام استفاده کرد. رژیم اگر موفق شود به یک توافق تحت عنوان قبول هر حقارتی از جانب

توانایی‌هایشان از راه احزاب کوردی بر زنان ایران تاثیر گذاشتند و پایه‌های رژیم بنیادگرا را لرزاندند. بازتاب انقلاب «ژن، ژیان، ژزادی» در جهان، رژیم را متحمل هزینه‌های بسیاری کرد. انقلاب ژینا از همان ابتدا فراتر از یک مطالبه‌ی محدود بود؛ این انقلاب پیروزمند زنانه، به نماد اتحاد همه‌ی ملیت‌های این جغرافیا بدل شد تا خواسته‌ها را به سطح عبور از کلیت نظام جمهوری اسلامی برسانند. هدف نهایی، پایان دادن به اقتداری است که چهار دهه است بی‌وقفه ملیت‌ها را تحت سرکوب و چنگال استثمار قرار داده است.

رژیم جمهوری اسلامی پس از فشارهای زنان در مسیر «ژن، ژیان، ژزادی» بر

خوانشی تحلیلی از وضعیت موجود: حقیقت، امید و بحران



سیران منوچهری

درونی ساختارهای قدرت هستند. در این معنا، فروپاشی زمانی رخ می‌دهد که خود دولت وارد بحران ظرفیت و مشروعیت می‌شود.

آنچه می‌توان «فرایند انباشتی» نامید، به منطق رسوب تجربه‌های سیاسی اشاره دارد. در نظریه کنش جمعی چارلز تیلی، هیچ رویداد اعتراضی جدا و منفرد نیست؛ هر لحظه درون زنجیره‌ای تاریخی قرار می‌گیرد که حتی شکست‌ها نیز در آن به حافظه سیاسی و منبع کنش آینده تبدیل می‌شوند. به همین معنا، هر تجربه سرکوب‌شده، حذف‌شده یا شکست‌خورده، از بین نمی‌رود، بلکه در لایه‌های بعدی کنش سیاسی رسوب می‌کند.

حتی در نمونه‌هایی که به ظاهر «گذار موفق» محسوب می‌شوند، مانند پایان آپارتاید، با یک لحظه واحد مواجه نیستیم، بلکه با ده‌ها مبارزه، مقاومت مدنی، فشار بین‌المللی و بازتعریف تدریجی نظم سیاسی مواجه‌ایم. نلسون ماندلا نه فقط در رهبری، بلکه در تبدیل رنج پراکنده به افق سیاسی مشترک قابل فهم است. چیزی که در نظریه‌های فلسفه سیاسی، از جمله در خوانش‌های آرنست، به‌عنوان تبدیل رنج به امکان کنش جمعی مطرح می‌شود.

با این حال، خوانش انتقادی تاریخ نیازمند نوعی هوشیاری هنجاری است. صرف وجود یک اپوزیسیون به معنای رهایی‌بخش بودن آن نیست. اگر برخی جریان‌های سیاسی منطق حذف، تمرکز قدرت یا نفی تکرار را بازتولید کنند، در واقع همان ساختارهایی را ادامه می‌دهند که ادعای مقابله با آن‌ها را دارند؛ مسئله‌ای که در نظریه دموکراسی معاصر نیز به‌عنوان خطر «بازتولید اقتدار در گذار» شناخته می‌شود.

کارهای تدا اسکاچپول و چارلز تیلی، این وضعیت‌ها نه استثناء، بلکه بخشی از منطق شکل‌گیری بحران‌های انقلابی در دولت‌های اقتدارگرا تلقی می‌شوند.

خطر اصلی در اینجاست که این تجربه به یک خوانش ساده‌انگارانه و نیهیلیستی تقلیل داده شود؛ این‌که «پس هیچ کاری معنا ندارد». چنین تقلیلی دقیقاً مانع شکل‌گیری دانش انتقادی می‌شود. در سنت فلسفه سیاسی و نظریه انتقادی، به‌ویژه در آثار هانا آرنست، فاصله گرفتن از تجربه به معنای انکار آن نیست، بلکه تبدیل آن به موضوع شناخت و تحلیل است؛ یعنی توان دیدن آنچه در دل بحران هنوز در حال شکل‌گیری است.

مطالعه تاریخی تحولات سیاسی نشان می‌دهد که انقلاب‌ها نه حاصل گسست‌های ناگهانی، بلکه نتیجه انباشت طولانی تناقض‌های اجتماعی هستند. در انقلاب فرانسه، سال‌ها بحران مالی، شکاف طبقاتی و نارضایتی اجتماعی پیش از انفجار سیاسی وجود داشت؛ چیزی که الکسی دو توکویل آن را تشدید انتظارات در برابر ناتوانی ساختار در پاسخ‌گویی می‌نامد. انفجارهای سیاسی زمانی رخ می‌دهند که فاصله میان انتظار و واقعیت به‌طور ساختاری غیرقابل تحمل می‌شود. بنابراین، رویداد انقلابی بیشتر محصول نابرابری انباشته است تا یک لحظه ناگهانی.

در انقلاب روسیه نیز همین منطق دیده می‌شود؛ ترکیب جنگ، فروپاشی اقتصادی و بحران مشروعیت دولت تزاری، ساختار قدرت را از درون دچار گسست کرد. در تحلیل‌های تدا اسکاچپول، تحولات ساختاری را نمی‌توان با یک علت واحد توضیح داد؛ بلکه این تحولات نتیجه تعامل پیچیده میان فشار اجتماعی از پایین و ضعف



زندگی می‌کند. جامعه در زمانی گسسته و ناپیوسته قرار گرفته است، جایی که هر کنش جمعی به‌طور مداوم توسط خشونت دولتی قطع می‌شود.

این وضعیت به فرسایش تدریجی توان عاطفی، سیاسی و تخیل جمعی منجر می‌شود؛ چیزی که در ادبیات جامعه‌شناسی، در آثار کای اریکسون و همچنین در مطالعات تروما، از آن با عنوان «ترومای جمعی» یاد می‌شود - وضعیتی که در آن رنج دیگری فردی نیست، بلکه به ساختار تجربه اجتماعی تبدیل می‌شود.

این وضعیت را نمی‌توان صرفاً روان‌شناختی دانست، بلکه باید آن را بازآرایی خود بافت اجتماعی فهمید. فلج شدن، فرسودگی سیاسی و ضعف در تصور آینده، نه بیماری‌های فردی، بلکه نشانه‌های یک وضعیت تاریخی ساختاری هستند. در سنت جامعه‌شناسی سیاسی، از جمله در

این متن نه از دل یک چارچوب صرفاً دانشگاهی و نه یک تحلیل کاملاً نظری بیرون آمده است، بلکه در دل تجربه زیسته بدن و حافظه قرار دارد؛ جایی که عاطفه، خاطره و شناخت به‌طور جدایی‌ناپذیر به هم گره خورده‌اند. این متن از خیابان نوشته شده است، از مادیت درگیری سیاسی، از وضعیت‌های مرزی‌ای که در آن امید و ترس به‌طور هم‌زمان و حل‌نشدنی حضور دارند. من به‌عنوان زنی دانش‌آموخته در رشته حقوق و علوم سیاسی، و همچنین به‌عنوان سوژه‌ای که خشونت سیاسی را به‌طور مستقیم تجربه کرده است - سرکوب، زخمی‌شدن، زندان، شکنجه دیدن و از دست دادن یاران مبارز این متن را نه به‌عنوان توضیح، بلکه به‌عنوان تلاشی برای فهمیدن تجربه زیسته می‌نویسم. ما شاهد ظهور نسلی هستیم که در چرخه‌های متوالی اعتراض و سرکوب

مسئله اصلی این است که بتوان هم‌زمان دو سطح از حقیقت را حفظ کرد: نخست، به رسمیت شناختن زمان‌مندی طولانی، دردناک و غیرخطی تغییر اجتماعی؛ و دوم، درک امید به‌عنوان یک مقوله تاریخی، نه احساسی - امیدی که در خود ناپایداری و غیرابدی بودن نظام‌های سلطه ریشه دارد. بنابراین، تحولات امروز نه پایان یک انقلاب، بلکه مرحله‌ای از انباشت تاریخی هستند. هر کنش جمعی، مستقل از نتیجه فوری آن، در شکل‌گیری تدریجی آگاهی سیاسی و توان کنش جمعی نقش دارد؛ حتی زمانی که در لحظه شکست تلقی می‌شود. هدف این نوشتار ایجاد تسلی نیست، بلکه ارائه یک خوانش تحلیلی از وضعیت موجود است. وظیفه سیاسی فکری ما صرفاً ادامه دادن کنش نیست، بلکه پرورش نوعی بازاندیشی انتقادی است که از بازتولید ساختارهای سلطه در درون خود کنش‌های اعتراضی جلوگیری کند.

کوردها در خاورمیانه: از هویت فرهنگی تا مطالبه‌های سیاسی



شهن زاده احمد

قدرت و یکسان‌سازی هویتی اداره شده، کوردها همیشه میان دو نیرو قرار داشته‌اند: از یک سو تلاش برای حفظ زبان، فرهنگ، حافظه تاریخی و هویت خود، و از سوی دیگر فشار ساختار مرکزی برای کم‌رنگ کردن یا کنترل کردن همین هویت. تاریخ ایران نشان می‌دهد که این کشمکش فقط امروز شکل نگرفته؛ بلکه در دهه‌های گذشته، از دوره‌های صفوی تا پهلوی و بعد از انقلاب، معضل این میانه‌روی «هویت اتنیکی» و «هویت ملی» همیشه جایی بوده است. هر بار که در ایران بحران سیاسی، شکاف در قدرت، یا اعتراض اجتماعی گسترده شکل گرفته، مسئله کوردها هم دوباره برجسته شده است. این نشان می‌دهد که هویت کوردی در ایران فقط یک احساس محلی نیست، بلکه بخشی از بحث بزرگ‌تر درباره آینده ساختار سیاسی کشور، نوع حکومت و جایگاه ملت‌های مختلف در قدرت است.

پژوهش‌های مدرن در ایران نشان می‌دهند که احساس تبعیض و هویت‌طلبی مللی در میان کوردها، به‌ویژه در مناطق غرب و شمال‌غرب کشور، در سال‌های اخیر تشدید شده است و این مسئله دیگر تنها یک موضوع فرهنگی نیست؛ بلکه به یک مطالبه سیاسی اجتماعی تبدیل شده است. اما باید این را هم گفت که هویت ملی در خاورمیانه فقط از دل فشار ساخته نمی‌شود. این هویت در دل امید هم شکل می‌گیرد. هر زمان که ملت‌ها احساس کنند می‌توانند آینده بهتری برای خود بسازند، هویت‌شان از حالت صرفاً دفاعی بیرون می‌آید و به یک نیروی سازنده تبدیل می‌شود. آن وقت زبان، تاریخ، فرهنگ و حافظه جمعی فقط ابزار یادآوری گذشته نیستند، بلکه تبدیل می‌شوند به پایه‌ای برای خواست آینده. یعنی ملت‌ها فقط نمی‌خواهند فراموش نشوند؛ می‌خواهند در ساختن آینده هم سهم داشته باشند. این همان جایی است که هویت ملی از یک حس درونی به یک مطالبه اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود. برای کوردها، این موضوع اهمیت بیشتری دارد. چون کوردها در بخش‌های مختلف خاورمیانه فقط برای حفظ زبان و فرهنگ خود تلاش نکرده‌اند؛ بلکه همواره برای دیده شدن، شنیده شدن و به رسمیت شناخته شدن نیز مبارزه کرده‌اند. این مبارزه باعث شده که هویت کوردی در بسیاری از دوره‌ها از سطح یک هویت صرفاً فرهنگی عبور کند و به یک هویت سیاسی و اجتماعی نیرومند تبدیل شود. به همین دلیل است که هر تحول ژئوپلیتیکی در منطقه، مستقیم یا غیرمستقیم بر هویت کوردی اثر می‌گذارد.

وقتی توازن قدرت در منطقه تغییر می‌کند، وقتی دولت‌ها تضعیف می‌شوند، وقتی بحران‌های تازه شکل می‌گیرد یا وقتی مذاکرات و ائتلاف‌های جدید به وجود می‌آید، مسئله کوردها هم دوباره به مرکز توجه برمی‌گردد. این نشان می‌دهد که هویت ملی در خاورمیانه چیزی ثابت و بی‌حرکت نیست؛ برعکس، دائم در حال تغییر، فشار، بازسازی و مقاومت است. از طرف دیگر، هویت ملی فقط در



تبدیل می‌شود. یعنی به جای این‌که مردم احساس کنند در ساختن کشور سهیم‌اند، احساس می‌کنند که فقط باید خودشان را با مرکز تطبیق دهند. در چنین شرایطی، هویت ملی دیگر یک مفهوم آرام و فرهنگی نیست؛ بلکه به یک مسئله سیاسی، اعتراضی و گاه مقاومتی تبدیل می‌شود.

خاورمیانه همچنین منطقه‌ای است که مرزهایش در بسیاری از موارد نه بر اساس خواست ملت‌ها، بلکه بر اساس توافق‌های قدرت‌های جهانی، جنگ‌ها و تقسیم‌بندی‌های سیاسی شکل گرفته است. همین موضوع باعث شده که بسیاری از ملت‌ها در چند کشور تقسیم شوند یا زیر سیاست‌های همسان‌ساز قرار بگیرند. وقتی یک ملت میان چند دولت تقسیم می‌شود، طبیعی است که هویت ملی‌اش فقط در حد زبان و خاطره باقی نماند. و آن زمان آن ملت مجبور می‌شود برای حق سیاسی، فرهنگی، آموزشی و حضور اجتماعی خود هم تلاش کند. به همین خاطر است که در خاورمیانه، هویت ملی همیشه با مسئله بقا همراه بوده است. اینجا هویت فقط نشانه گذشته نیست، بلکه ابزاری برای ایستادن در برابر حذف شدن است. کوردها از روشن‌ترین نمونه‌های این واقعیت‌اند. ملت کورد در چهار بخش تقسیم شده و هر بخش در دل یک ساختار سیاسی متفاوت قرار گرفته است. این تقسیم‌شدگی تاریخی باعث شده که هویت کوردی فقط یک موضوع فرهنگی یا زبانی نباشد، بلکه به یک مسئله عمیق سیاسی تبدیل شود.

کوردها در هر بخشی که زندگی کرده‌اند، با شکل متفاوتی از فشار، محدودیت، بی‌توجهی یا انکار روبه‌رو شده‌اند. اما نکته مهم این است که این فشارها هویت کوردی را از بین نبرده‌اند؛ برعکس، در بسیاری موارد آن را قوی‌تر، آگاهانه‌تر و سیاسی‌تر کرده‌اند. چون ملت‌هایی که بارها با انکار روبه‌رو می‌شوند، کم‌کم یاد می‌گیرند که حفظ زبان و فرهنگ کافی نیست؛ و باید برای دیده شدن در ساختار قدرت هم مبارزه کنند. در ایران، این مسئله به‌ویژه روشن و حساس است. کوردها در ایران فقط یک گروه فرهنگی نیستند، بلکه بخشی از یک واقعیت سیاسی بسیار مهم‌اند. در کشوری که سال‌ها بر پایه تمرکز

در خاورمیانه، پرسشی به‌ظاهر ساده اما بنیادین همواره در ذهن بسیاری از افراد شکل می‌گیرد: «ما که هستیم؟» این پرسش در سطح خانواده و جامعه محلی معمولاً پاسخی روشن دارد و به هویت ملی، زبانی و تاریخی اشاره می‌کند. اما هنگامی که همین پرسش در چهارچوب ساختارهای رسمی و دولتی مطرح می‌شود، با پرسشی دیگر روبه‌رو می‌گرد: «شما به کجا تعلق دارید؟» این دو سطح از تعریف هویت، یکی برخاسته از تجربه زیسته مردم و دیگری مبتنی بر روایت‌های رسمی در بسیاری از موارد با یکدیگر همخوانی ندارند و این نقطه‌ای است که در آن هویت ملی از یک مفهوم فرهنگی فراتر رفته و به مسئله‌ای سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود؛ مسئله‌ای که می‌تواند به مطالبه‌ای برای عدالت، برابری و به‌رسمیت‌شناختن بدل گردد.

در خاورمیانه، هویت ملی فقط به زبان و تاریخ مربوط نمی‌شود. اینجا هویت ملی با زندگی واقعی مردم گره خورده است؛ با قدرت، مرز، دولت، امنیت، جنگ، اقتصاد، آموزش، رسانه و حتی با این‌که چه کسی حق دارد خودش را تعریف کند و چه کسی مجبور است در چهارچوبی که دیگران ساخته‌اند زندگی کند. به همین دلیل، وقتی از هویت ملی در خاورمیانه حرف می‌زنیم، در واقع فقط از فرهنگ و گذشته صحبت نمی‌کنیم، بلکه از یک مسئله بسیار عمیق سیاسی و اجتماعی حرف می‌زنیم. در این منطقه، هویت ملی یک موضوع زنده است؛ موضوعی که هر روز با تصمیم‌های دولت‌ها، فشارهای منطقه‌ای و با تحولات جهانی دوباره شکل می‌گیرد. بسیاری از دولت‌های خاورمیانه در طول سال‌های گذشته تلاش کرده‌اند یک هویت رسمی، واحد و متمرکز بسازند. هدف این بوده که همه مردم زیر یک روایت مشترک قرار بگیرند، اما مشکل اینجاست که واقعیت اجتماعی خاورمیانه اصلاً یکدست نیست. این منطقه از ملت‌ها، زبان‌ها، مذاهب‌ها، فرهنگ‌ها و تجربه‌های تاریخی گوناگون ساخته شده است. وقتی این تنوع نادیده گرفته می‌شود، هویت ملی از یک عامل همبستگی به یک میدان تنش

کوردستان؛ از «حاشیه» به «مرکزیت نوظهور»



(تحلیل یک چرخش تاریخی)

مسئله‌ی کوردستان در ایران، امروزه از یک مطالبه‌ی صرفاً اتنیکی یا منطقه‌ای فراتر رفته و به تعبیر دقیق‌تر، به نقطه‌ی بی‌بازگشت رسیده است. این بن‌بست‌شکنی تاریخی، بیش از آنکه محصول توافقات سیاسی پشت‌پرده باشد، حاصل یک بلوغ اندیشگی عمیق است که ریشه در



شهرام سبجانی

مبارزات بی‌وقفه و تشکیلاتی احزاب کوردستان، به ویژه حزب دموکرات کوردستان ایران دارد که بیش از نیم قرن، پرچمدار احقاق حقوق ملی کوردستان بوده است. حزب دموکرات با تکیه بر دهه‌ها مبارزه در دوران پهلوی و ایستادگی تمام‌عیار در برابر استبداد جمهوری اسلامی، توانسته است گفتمان حقیقی را در بطن جامعه نهادینه کند. کوردستان از همان نخستین روزهای پس از انقلاب ۵۷، به جای تسلیم، راه مقاومت آگاهانه را برگزید و هزینه‌های گزافی را برای حفظ کرامت ملی خود پرداخت کرد.

آنچه امروز در فضای سیاسی مشاهده می‌کنیم، ثمره‌ی همین پایداری تاریخی است. و سطح آگاهی ملی به چنان درجه‌ای از پختگی رسیده است که مفاهیم مدرنی چون حقوق بشر، تکرنگاری و حق تعیین سرنوشت، به گفتمان مسلط کوچه و خیابان‌ها تبدیل شده‌اند. جامعه‌ای که دهه‌هاست زیر سایه‌ی مبارزات تشکیلاتی، طعم «عاملیت سیاسی» را چشیده، دیگر خود را در جایگاه یک «اقلیت منتظر» تعریف نمی‌کند، بلکه به عنوان پیشران تحولات سراسری عمل می‌کند.

ناگفته نماند که دهه‌ها بود که در ادبیات سیاسی حاکم، به کوردستان به عنوان یک «حاشیه»، «سرحد» و «منطقه‌ی امنیتی» نگریسته می‌شد؛ جایی دور از مرکز که تنها باید با ابزارهای کنترلی مدیریت شود. اما امروز، پارادایم به کلی عوض شده است، و کوردستان یک مرکزیت نوظهور است.

امروز ایده‌ها، شعارها و الگوهای مبارزاتی از قلب کوردستان به سایر نقاط صادر می‌شود. این تغییر پارادایم به ما می‌گوید که تاریخ آینده‌ی ایران دیگر صرفاً در اتاق‌های بسته‌ی پایتخت رقم نمی‌خورد، بلکه نبض تغییرات بنیادین در کوچه و خیابان‌های سنندج، مهاباد، سقز و بوکان می‌تپد. این مرکزیت جدید، نه بر اساس قدرت نظامی، بلکه بر پایه‌ی «تولید معنا» و «پیشاهنگی در تغییر» شکل گرفته است.

سوژه‌ی اصلی تغییر کوردستان با تکیه بر میراث مبارزاتی احزاب خود و تثبیت آگاهی ملی، نشان داده است که دیگر «ابژه‌ی سیاست» نیست که دیگران برایش تصمیم بگیرند، بلکه سوژه‌ی اصلی و موتور محرک تغییر است. این مسیر اگرچه دشوار است، اما به سوی افقی روشن حرکت می‌کند؛ افقی که در آن کوردستان نه یک «بن‌بست امنیتی»، بلکه یک راه‌حل دموکراتیک برای عبور از استبداد و رسیدن به ثبات در کل منطقه خواهد بود. کوردستان بیدار است و این بیداری تاریخی، حامل پیامی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

کلاف سردرگم جنگ؛ تحلیلی بر بن‌بست کنونی میان ایران و آمریکا

مقدمه: آتش زیر خاکستر

آتش‌بس ناپایدار میان جمهوری اسلامی و ایالات متحده آمریکا در حالی ادامه دارد که منطقه هر لحظه آستان حوادثی جدید و پیش‌بینی‌ناپذیر است. در واقع، هیچ نشانی از «بس» بودن این آتش وجود ندارد؛ نه طرفین به دستاوردهای کنونی خود قانع هستند و نه اراده‌ای قطعی برای پایان تخصص دیده می‌شود. آنچه امروز شاهد آن هستیم، وضعیتی شکننده و آتشی زیر خاکستر است که هر آن امکان شعله‌ور شدن مجدد آن وجود دارد. برای درک چرایی این پایداری لرزان، باید با نگاهی واقع‌بینانه به رویدادها، درخواست‌ها و هزینه‌های طرفین نگریند تا بتوان تصویری روشن از آینده ترسیم کرد.



رضا دانشجو

سنجش واقعیت

برای تحلیلی علمی و در عین حال ساده و منطقی از رخدادها، بهترین ابزار «تحلیل فایده - بهره‌برداری» است. طرف اصلی این درگیری، جمهوری اسلامی است؛ رژیمی که سال‌هاست با سیاست‌های جاه‌طلبانه به کانون تنش در خاورمیانه تبدیل شده و زندگی میلیون‌ها انسان را تحت تأثیر قرار داده است. علی‌رغم تمامی تبلیغات رسمی، باید صراحتاً گفت که این رژیم در ابعاد مختلف، بازنده اصلی این میدان بوده است، هرچند بهره‌برداری‌های مقطعی ناچیزی نیز داشته است.

هزینه‌های جمهوری اسلامی: خلاء فرماندهی و فروپاشی بازدارندگی هزینه‌های رژیم ایران را می‌توان در سه بخش عمده دسته‌بندی کرد. نخست، ضربه به ساختار رهبری و منابع انسانی. از دست رفتن چهره‌های کلیدی و ده‌ها فرمانده ارشد، خلأ بزرگی در رأس هرم تصمیم‌گیری ایجاد کرده است. ادعای جایگزینی سریع این افراد، با واقعیت‌های نظامی و امنیتی همخوانی ندارد. این مسئله فراتر از تلفات انسانی، یک بعد روانی عمیق دارد که باعث افت توان بازدارندگی و ایجاد گسست در نهادهای حاکمیتی شده است. برخلاف درگیری‌های گذشته، اکنون انشقاق و سردرگمی در میان مسئولان باقی‌مانده به‌وضوح دیده می‌شود که قدرت چانه‌زنی رژیم را به شدت کاهش داده است.

دوم، نابودی زیرساخت‌ها و ذخایر نظامی. میلیاردها دلار که طی سال‌های طولانی از جیب مردم ایران صرف تجهیزات نظامی و شبکه‌های نیابتی شده بود، در این جنگ آسیب جدی دید. با توجه به اقتصاد در هم شکسته ایران، بازسازی این توان نظامی و زیرساخت‌های تخریب شده، با یک «غیرممکن بزرگ» روبروست. حجم آسیب‌ها به قدری است که حتی در صورت دسترسی به منابع مالی، سال‌ها زمان برای بازگشت به نقطه پیش از جنگ لازم است.

انزوای منطقه‌ای و تضاد با همسایگان

بخش سوم هزینه‌ها، تیره شدن روابط با همسایگان است. اگرچه جمهوری اسلامی هرگز روابطی عمیقاً دوستانه با کشورهای منطقه نداشته، اما دست‌کم مناسبات تجاری گسترده‌ای با کشورهای نظیر امارات و روابط سیاسی نزدیکی با قطر داشت. تهدیدهای مکرر و رفتارهای بی‌ثبات‌کننده رژیم در جریان این تنش‌ها، احتمال بازگشت به روابط نیم‌بند گذشته را تقریباً غیرممکن ساخته و رژیم را در جغرافیای سیاسی خود تنهاتر از همیشه کرده است.

بهره‌برداری مقطعی و کارت‌های بازی سوخته

رژیم در کنار این هزینه‌های سنگین، بهره‌برداری‌های خاص خود را نیز از این موضوع دنبال کرده است. اولین بهره‌برداری، سوءاستفاده از ماهیت جنگ برای تحریک احساسات میهن‌پرستانه در لایه‌های خاکستری یا حتی مخالف جامعه بود. رژیم سعی کرد از فضای جنگی برای ساکت کردن صدای اعتراضات داخلی استفاده کند، اما این همراهی کاملاً نسبی و مقطعی است. با فروکش کردن هیجانات اولیه و بازگشت بحران‌های خردکننده اقتصادی، این موج حمایتی خیلی زود به خشم عمومی تبدیل خواهد شد.

بهره‌برداری دوم، استفاده از کارت «تنگه هرمز» بود. جمهوری اسلامی با تهدید امنیت انرژی و اقتصاد جهانی، سعی کرد فشارها را کاهش دهد. اما این کارت نیز به پاشنه آشیل رژیم تبدیل شده است؛ چرا که محاصره دریایی توسط آمریکا و ناتوانی در فروش نفت، اقتصاد بیمار ایران را به مرز فروپاشی کامل کشانده و پای ائتلاف‌های بین‌المللی را برای بازگشایی اجباری تنگه به میان آورده است.

وضعیت آمریکا و اسرائیل

طرف دوم، ایالات متحده است. برخلاف ادعاهای ترامپ، دستاورد آمریکا نیز در این جنگ خیره‌کننده نبوده است. میلیاردها دلار هزینه نظامی که می‌تواند به یک کابوس انتخاباتی در برابر دموکرات‌ها تبدیل شود، در کنار ضربه به اعتبار نظامی آمریکا به عنوان ابرقدرت اول جهان، هزینه‌های جدی واشنگتن بوده است. داده‌های میدانی نشان نمی‌دهد که آمریکا توانسته باشد به یک برتری مطلق و تمام‌کننده دست یابد.

طرف سوم، اسرائیل است که به نسبت هزینه‌هایش، دستاورد بیشتری کسب کرد. اگرچه اسرائیل هزینه‌های مالی گزافی پرداخت و شهروندانش تحت فشار روانی موشک‌باران بودند، اما موفق شد اصلی‌ترین هدف خود یعنی تضعیف شدید نیروهای نیابتی رژیم (مانند حزب‌الله) و آسیب به توان تهاجمی خود جمهوری اسلامی را محقق کند. این موضوع امنیت بلندمدت اسرائیل را تا حد زیادی تأمین کرده است.

نتیجه‌گیری: بن‌بست در صلح، تداوم در جنگ

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که هیچ‌یک از طرف‌های اصلی، به‌ویژه ایران و آمریکا، به اهداف نهایی خود نرسیده‌اند. اکنون هر دو طرف در فضای صلح، به دنبال دستاوردهایی هستند که در میدان جنگ به آن‌ها نرسیدند. تصور اینکه جمهوری اسلامی بتواند از آمریکا خسارت دریافت کند، بیشتر به یک طنز تلخ شبیه است؛ همان‌طور که دست کشیدن کامل رژیم از برنامه موشکی و هسته‌ای، به معنای خودکشی سیاسی و پایان ماهیت آن است.

در جنگی که طرفین بیش از دستاورد، هزینه داده‌اند، هیچ توافق پایدار و قابل اتکایی شکل نخواهد گرفت. این کلاف سردرگم تنها زمانی باز خواهد شد که یا یک طرف به طور کامل تسلیم شود و یا جنگ تا رسیدن به یک نتیجه قطعی و حذف یکی از رقبای ادامه یابد. این داستان ادامه دارد و باید دید در نهایت میدان جنگ یا میز مذاکره، کدام‌یک تکلیف این تقابل تاریخی را روشن خواهد کرد.

شکست استراتژیک، فرار به جلو در تاکتیک؛ جمهوری اسلامی در تنگنای ملل تحت ستم



دیر یا زود ریشه‌ی آن را در تهران نیز در برابر اراده‌ی ملل به ستوه آمده بی‌دفاع خواهد گذاشت.

اسطوره‌ی اصلاح‌پذیری

سؤال رایج بسیاری از ناظران این است که آیا جمهوری اسلامی پس از تحمل این ضربات، سرانجام در رفتار خود تجدیدنظر خواهد کرد؟ پاسخ را باید در شناخت ماهیت این ساختار امنیتی-نظامی جست. تن دادن به حقوق بشر، به رسمیت شناختن حقوق ملی و دموکراتیک ملل تحت ستم و عقب‌نشینی از تمرکزگرایی خشن، در منطق این نظام معادل نفی فلسفه‌ی وجودی آن است.

آنچه ممکن است تغییر کند، صرفاً شکل و لحن تاکتیک‌ها است، نه محتوا. شاید دیپلمات‌های رژیم در اسلام‌آباد با لحنی نرم‌تر سخن بگویند، اما ماشین اعدام که در طول سال‌ها بیشترین قربانیان خود را از میان جوانان کورد، بلوچ و عرب گرفته همچنان به کار خواهد افتاد و سیاست آپارتاید قومی و زبانی در قالب‌های تازه بازتولید می‌شود. «فرار به جلو در تاکتیک» یعنی حفظ ژست انعطاف‌پذیری و اعتدال در بیرون، برای تشدید کنترل، تبعیض و سرکوب در درون.

کوردستان و ملل تحت ستم؛ محور مقاومت

درونی

در حالی که رژیم در چنبره‌ی بن‌بست خارجی گرفتار شده، مبارزه‌ی ملل تحت ستم به بزرگ‌ترین تهدید برای بقای آن تبدیل شده است. مناطق ملی در جغرافیای سیاسی ایران، از آغاز، پیشگام و سنگرهای سنجش‌ناپذیر مقاومت بوده‌اند. کوردستان با تاریخ طولانی مقاومت سازمان‌یافته، مدنی و مسلحانه، در کنار سیستان و بلوچستان و الاحواز، اکنون حلقه‌های متصل یک زنجیره‌ی بزرگ نافرمانی را شکل داده‌اند که الهام‌بخش خیابان‌های تهران، اصفهان و دیگر شهرهای مرکز نیز هست.

تلاش مداوم رژیم برای میلیتاریزه‌کردن کوردستان و اتکاء به موج اعدام‌های دسته‌جمعی، هدفی جز ایجاد وحشت عریان ندارد؛ اما هنگامی که استراتژی ارباب کارایی خود را از دست بدهد، طناب دار نه ابزار کنترل، که بن‌زینی بر آتش خشم عمومی می‌شود. جامعه‌ی تحت ستم امروز از مرحله‌ی ترس عبور کرده و به‌روشنی می‌بیند که این امپراتوری فرسوده در ضعیف‌ترین نقطه‌ی تاریخی خود قرار گرفته است.

جمهوری اسلامی امروز چیزی جز ساختاری پوسیده و غرق در فساد و خون نیست و تمامی تحركات آن - از مانورهای دیپلماتیک اسلام‌آباد گرفته تا اعلامیه‌های تند و متناقض داخلی - مصداق روشن «فرار به جلو در تاکتیک» برای تعویق فروپاشی است. روند فرسایش و فروپاشی تدریجی آغاز شده و ترک‌های عمیقی که بر پیکره‌ی این دیکتاتوری افتاده، با هیچ چسب دیپلماتیکی ترمیم نخواهد شد. آینده‌ی این جغرافیا نه در تاریک‌خانه‌ی مذاکرات پنهان، بلکه در اراده‌ی یولادین ملل تحت ستم رقم خواهد خورد؛ با پیشگامی مقاومت خستگی‌ناپذیر کوردستان و پیوند روزافزون آن با دیگر جنبش‌های ملی-دموکراتیک و جنبش‌های آزادی‌خواه در مرکز. این ملل، تصمیم خود را گرفته‌اند: پایان‌دادن به این نظم ستم‌محور و گشودن راهی نو برای رهایی جمعی.

که در صورت پیوند قطعی جنبش‌های ملی-دموکراتیک در کوردستان، بلوچستان و الاحواز با اعتراضات مرکز، ساختار نظام تاب تحمل یک بحران سراسری را نخواهد داشت. بر همین اساس، تهیه‌کنندگان نامه پیشنهاد کرده‌اند که تاج‌بوی مذاکره مستقیم با واشنگتن کنار گذاشته شود و برای جلوگیری از فروپاشی، مسیر گفت‌وگو بدون پیش‌شرط در دستور کار قرار گیرد. سپاهی که سال‌ها هرگونه مذاکره با آمریکا را خط قرمز ایدئولوژیک معرفی می‌کرد، اکنون زیر فشار کابوس قیام‌های مردمی با پیشگامی همیشگی کوردستان ناچار به بازنگری در همین تابوها شده است. هنگامی که استراتژی کلان «سرکوب هویت‌ها و اتکا به بلوک شرق» به دیوار بتن‌مسلح واقعیت برخورد می‌کند، میدان تاکتیک به صحنه‌ی نزاع و سردرگمی بلوک قدرت بدل می‌شود.

اقتصاد فرسوده؛ بار اصلی بر دوش مناطق

پیرامونی

این پرسش که آیا اقتصاد ایران در مسیر فروپاشی تدریجی قرار گرفته، امروز دیگر یک جدال نظری نیست؛ پاسخ آن برای اکثریت مردم، یک «بله» تلخ و عینی است. به‌جای توسعه‌ی پایدار، حاکمیت یک اقتصاد رانتی-نظامی بنا کرده که کارکرد اصلی‌اش تأمین مالی ماشین سرکوب در مناطق ملی نظیر کوردستان، الاحواز و بلوچستان و نیز تغذیه شبکه‌ی نیروهای نیابتی در منطقه بوده است.

سقوط آزاد اقتصاد، برای ملل تحت ستم ابعادی دوچندان فاجعه‌بار دارد. پدیده‌های دردناکی چون «کولبری» در کوردستان و «سوخت‌بری» در بلوچستان، صرفاً نشانه‌ی یک بحران مزمن نیستند، بلکه محصول مستقیم سیاست استعمار داخلی، تبعیض ساختاری و غارت سازمان‌یافته‌ای‌اند که قرار است خزانه‌ی خالی رژیم را با خون و رنج حاشیه‌ها پر کند. در شرایطی که سفره‌ی مردم تهی شده و شکاف طبقاتی به حد انفجار رسیده، هیچ سطحی از میلیتاریزاسیون نمی‌تواند امنیت پوشالی نظام را تضمین کند و هر گام امنیتی تازه، خود به محرکی برای خشم و نافرمانی بیشتر بدل می‌شود.

حزب‌الله؛ آینده‌ی آینده‌ی تهران

یکی از ستون‌های اصلی استراتژی منطقه‌ای جمهوری اسلامی، ایجاد عمق استراتژیک از طریق نیروهای نیابتی به‌ویژه حزب‌الله لبنان بوده است. سال‌ها ثروت‌های مناطق ثروتمندی چون خوزستان و کوردستان، به‌جای توسعه‌ی محلی، در مسیر تأمین مالی این شبکه‌ی نیابتی و پروژه‌های ایدئولوژیک خارجی خرج شد. امروز وضعیت متزلزل حزب‌الله در لبنان، زیر فشار داخلی و منطقه‌ای، به آینده‌ی بدل شده که آینده‌ی خود رژیم را نیز می‌توان در آن دید.

تحلیل‌گران متعددی تأکید کرده‌اند که نفوذ و قدرت‌نمایی ایران در شامات، طی یک سال و نیم گذشته ضربه‌های جدی خورده و حزب‌الله با فشار فزاینده برای محدودسازی یا خلع سلاح مواجه است. تضعیف تدریجی این سازمان، در واقع معادل لغزش یکی از مهم‌ترین ستون‌های بازدارندگی بیرونی تهران است؛ پولی که با بریدن از گوی ملل تحت ستم خرج پروژه‌ی فرقه‌ای در منطقه شد، اکنون به دود بدل شده و فروپاشی شاخ و برگ‌های این درخت مسموم،



د. مجید حقی

تجربه‌ی تاریخی دیکتاتوری‌های توتالیتر معمولاً با یک الگوی تکرارشونده به پایان می‌رسد: هرگاه بلندپروازی‌های استراتژیک با صخره‌ی سخت واقعیت برخورد می‌کنند، به‌جای پذیرش شکست و دست زدن به تغییرات بنیادین، رژیم‌ها به تکاپوی تب‌آلود در سطح تاکتیک‌ها روی می‌آورند. جمهوری اسلامی ایران امروز دقیقاً در چنین نقطه‌ای ایستاده است؛ نظامی که بیش از چهار دهه با شعارهایی چون «صدور انقلاب» و «حفظ تمامیت ارضی» به‌قیمت سرکوب و خشونت، سرمایه‌های عظیم ملل تحت ستم را در آتش جنگ‌افروزی بیرونی و استعمار داخلی سوزانده، اینک در پس‌لرزه‌های یک جنگ ویرانگر و زیر فشار مقاومت کم‌نظیر حاشیه‌ها، عملاً میدان استراتژیک را واگذار کرده است.

آنچه اکنون در رفتار سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی تهران دیده می‌شود، نه نشانه‌ی اقتدار، بلکه نمونه‌ی روشن «فرار به جلو در سطح تاکتیک» برای پنهان‌کردن «شکست کامل در سطح استراتژی» است. این وضعیت تصویری از رژیم‌ی عرضه می‌کند که در برابر اراده‌ی ملل پیرامونی - به‌ویژه مقاومت ریشه‌دار در کوردستان - صرفاً برای بقاء روزمره می‌جنگد و فاقد هرگونه چشم‌انداز قابل دفاع برای آینده است.

مانور اسلام‌آباد؛ خرید زمان در بن‌بست

پس از پایان دور اخیر درگیری‌ها و جنگی که ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی کوشید آن را به‌عنوان «پیروزی حماسی» به افکار عمومی فرسوده‌ی خود قالب کند، واقعیت میدان چیز دیگری را نشان داد. سلسله گفت‌وگوهایی که تحت عنوان «مذاکرات اسلام‌آباد» میان ایران و آمریکا با میانجیگری پاکستان شکل گرفت، در همین چارچوب قابل خوانش است.

تهران در اسلام‌آباد بیش از هر چیز به‌دنبال خرید زمان است. حاکمیت به‌خوبی می‌داند که توازن قوا دیگر به سود آن نیست؛ زیرساخت‌های نظامی در پی جنگ اخیر آسیب‌های جدی دیده، توان لجستیکی برای تداوم میلیتاریزه‌کردن مناطق ملی همچون کوردستان و بلوچستان فرسوده شده و ظرفیت عملیاتی سپاه در داخل کاهش آشکاری یافته است. حضور در این مذاکرات تلاشی است برای یافتن فرصتی کوتاه‌مدت جهت بازسازی ماشین سرکوب در داخل و ترمیم نسبی حلقه‌های فرسوده‌ی قدرت. اما این دستکاری‌های تاکتیکی قادر نیست استراتژی شکست‌خورده‌ی رژیم را نجات دهد؛ جهان و ملل تحت ستم، منطق «مانور برای بقاء» را به‌خوبی می‌شناسند و این خرید زمان در نهایت به تعمیق انزوای سیاسی و اخلاقی حاکمیت می‌انجامد.

نامه‌ای که هسته‌ی قدرت را لرزاند

شکست در سطح استراتژی خارجی به‌سرعت به درون هسته‌ی سخت قدرت انعکاس یافته است. افشای آنچه در رسانه‌ها به‌عنوان «نامه‌ای که تهران را لرزاند» توصیف شده، نشانه‌ای گویاست از اوج استیصال و شکاف در میان نخبگان امنیتی-نظامی رژیم. این نامه فوق‌محرمانه که در روزهای پایانی فروردین ۱۴۰۵ و پس از پایان جنگ تنظیم شده، به روایت منابع مختلف به امضای جمعی از اعضای ارشد شورای عالی امنیت ملی و فرماندهان سپاه رسیده و در آن به‌صراحت نسبت به فرسودگی توان سرکوب در برابر موج احتمالی قیام‌های مردمی هشدار داده شده است. در این گزارش محرمانه تأکید شده است

کوردستان، از سیاست انکار تا تداوم مقاومت



از ایده بازسازی خود در بزنگاه تاریخی برخوردار است. بنابراین کوردستان را نمی‌توان با تحقیر خاموش کرد، با تحریف به حاشیه راند و یا اینکه با موشک از معادله سیاسی منطقه حذف کرد. مسئله کوردستان نه با سرکوب حل شده و نه با روایت‌های سخیف از میان رفته است. برعکس، هر بار که مرکز کوشیده است آن را انکار کند در همان زمان کوردستان در شکلی تازه و با زبانی نوگرایانه بازگشته است. این بازگشت نه صرفاً نتیجه واکنش به سرکوب، بلکه حاصل وجود یک حافظه تاریخی زنده و یک اراده جمعی ماندگار از یک مطالبه سیاسی به رسمیت شناخته نشده است. هر پروژه سیاسی که در ایران بخواهد از دموکراسی، عدالت و آینده مشترک سخن بگوید، ناگزیر است نسبت و رابطه خود را با کوردستان روشن کند. بدون به رسمیت شناختن سیاسی کوردستان و بدون گذر از منطق تحقیر و انکار و امنیتی‌سازی، هیچ ادعایی درباره آینده‌ای آزاد و برابر دارای معنا و اعتباری نخواهد بود و حاکمان و ملل داخل جغرافیای ایران ناچار به تکرار تاریخ خواهند شد و هر بار به شکلی ملال‌آورتر از گذشته.

مدنی، اعتراض و سازمان‌دهی اجتماعی و دیگری نشانه‌ای از تداوم مقاومت و نپذیرفتن حذف هستند. خیزش "ژن، ژیان، نازادی" بار دیگر این پیوستگی و یگانگی را آشکار کرد. این شعار که بعد از قتل حکومتی پاکروان ژینا امینی از کوردستان برخاست، خیلی زود به زبانی جهانی بدل شد و توانست هم‌زمان چندین سطح از انواع سلطه را به چالش بکشد: سلطه مردسالارانه، اقتدارگرایی سیاسی، تبعیض ملی و خشونت ساختاری. اهمیت این خیزش برای کوردستان فقط در این نبود که از دل جغرافیای کوردستان آغاز شد، بلکه در این بود که نشان داد کوردستان هنوز توان تولید معنا، زبان و افق سیاسی برای کل ایران و حتی فراتر از آن را نیز دارد. سرکوب این خیزش نیز یک بار دیگر نشان داد که جمهوری اسلامی همچنان ناتوان از پاسخ سیاسی به مطالبات جامعه است و در لحظه‌های بحران، بار دیگر به همان الگوی آشنا یعنی خشونت، بازداشت گسترده و سرکوب هدفمند بازمی‌گردد. اما در برابر این سرکوب، آنچه کوردستان به نمایش گذاشت، فقط رنج نبود، بلکه نوعی پایداری اجتماعی و تاریخی بود که نشان داد این جامعه هر لحظه توان مقاومت و ایستادگی دارد و

اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت برخی شکاف‌ها را فعال کند، اما در بلندمدت بیش از هر چیز نشانه ناتوانی جریان مرکزگرا در پذیرش گفت‌وگوی برابر با نیروهای واقعی اجتماعی و سیاسی در کوردستان است. هم‌زمان، تناقض آشکار در رفتار جمهوری اسلامی نیز بیش از گذشته خود را نشان می‌دهد. از یک سو، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از گفت‌وگو، آتش‌بس موقت و مدیریت بحران سخن گفته می‌شود، اما از سوی دیگر، فشار بر کوردها در داخل ایران با احضار، بازداشت، بازجویی، تهدید و پرونده‌سازی و موشک‌پرانی و بمباران کمپهای مدنی متعلق به احزاب ریشه‌دار کوردستانی در اقلیم، جزیی اصلی از برنامه‌ای دامنه‌دار و ابزار این سیاست هستند. چنین رفتاری بیش از آنکه نشانه قدرت باشد، بیانگر هراس ساختاری از جامعه‌ای است که هرگز خاموش نشده و هر زمان ظرفیت سازمان‌یافتگی، اعتراض و بازتولید مقاومت را در خود حفظ کرده است. یکی از خطاهای رایج در نگاه مرکز این بوده که کوردستان یا صرفاً به‌عنوان میدان بحران دیده شده، یا به‌عنوان قربانی دائمی. حال آنکه کوردستان در کنار همه تجربه‌های تلخ خود، یکی از زنده‌ترین عرصه‌های پایداری سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر بوده است. جامعه کوردستان نه جامعه‌ای منفعل، بلکه جامعه‌ای سرزنده، مقاوم و برخوردار از فعالان مدنی، خانواده‌های دادخواه، زندانیان سیاسی، روشنفکران و نیروهای مقاومت، هر یک در بازتولید این حیات سیاسی سهم داشته‌اند. در این میان، جایگاه "پیشمرگه" در حافظه سیاسی کوردستان نیز باید درست فهمیده شود. پیشمرگه صرفاً یک نیروی نظامی نیست بلکه در حافظه جمعی کوردستان، نماد خودداری و تسلیم و سیمبل دفاع از کرامت انسان کورد است. نباید هرگز فراموش کرد که در کوردستان، شهر و کوهستان دو فضای جدا از هم نیستند، اینها دو صورت از یک تجربه تاریخی‌اند. یکی در میدان کنش

که باید در نظم از پیش تعریف‌شده (ایران واحد) حل شود، بازنمایی شده است. این نوع بازنمایی، اتفاقی یا صرفاً زبانی نیست بلکه بخشی از سازوکار اصلی قدرت است. در ماه‌های اخیر و اینک نیز برخی مواضع و تعبیرهای تحقیرآمیز از سوی جریان‌های سلطنت‌طلب و چهره‌های نزدیک به راست افراطی از همین منظر قابل درک است. مسئله فقط چند واژه یا یک سوءببین سیاسی نیست. آنچه حساسیت ایجاد می‌کند، بازتولید همان نگاه قدیمی است که کورد را نه یک طرف برابر در آینده سیاسی ایران، بلکه عنصری فرعی و قابل تقلیل می‌بیند. هر جا که کوردستان از موقعیت یک سوژه تاریخی و سیاسی به سطح (ایلات و عشایر) و یا یک پیرامون تابع فروکاسته شود، در واقع همان سنت انکار است که اینبار نه از یک عمامه به‌سر، که از سوی یک کراوات به‌گردن، به‌کار گرفته شده است. اهمیت این موضوع در آن است که زبان تحقیر اغلب مقدمه سیاست تحقیر خواهد شد، جامعه کورد صرفاً نسبت به کلمات واکنش نشان نمی‌دهد بلکه نسبت به حافظه تاریخی نهفته در آنها حساس است. تجربه یک قرن گذشته نشان داده است که انکار در زبان، اغلب به انکار در سیاست و حذف در عمل منتهی شده است. از این دیدگاه، اعتراض به ادبیات تحقیرآمیز، بخشی از دفاع از کرامت سیاسی و تاریخی کوردستان است و نه واکنشی احساسی یا صرفاً هویتی. در کنار این مسئله، در فضای سیاسی ماه‌های اخیر، بارها از تلاش برای ایجاد تشکل و حزب کارتونی یا پروژه‌های کم‌وزن و نمایشی با ظاهر میهن/شاه پرستانه برای شکاف‌افکنی در میان کوردها سخن گفته شده است. فارغ از جزئیات هویتی و سابقه اشخاص عضو در این به اصطلاح حزب، اصل این نگرانی کاملاً قابل فهم است چون تجربه تاریخی نشان می‌دهد که یکی از ابزارهای همیشگی مرکز در مواجهه با پیرامون‌های سیاسی نافرمان، نه فقط سرکوب مستقیم، بلکه تولید نیروهای واسطه-فاقد شعور سیاسی - کم اثر و ایضا وابسته برای تضعیف انسجام نیروهای مستقل بوده است. این سیاست،

اوراز کاویان

کوردستان در تاریخ معاصر ایران هرگز صرفاً یک منطقه نبوده است. کوردستان نام یک واقعیت سیاسی، تاریخی و اجتماعی است که نسبت آن با دولت مرکزی، طی یک قرن گذشته، عمدتاً از خلال سرکوب، انکار، حاشیه‌رانی و امنیتی‌سازی تعریف شده است. از همین رو، هر تحلیلی که بخواهد مسئله کوردستان را به سطح نارضایتی‌های محلی، توسعه‌نیافتگی یا تنش‌های مقطعی تقلیل دهد، در حقیقت از درک ساختار اصلی مسئله عاجز می‌ماند. آنچه در کوردستان جریان داشته و دارد، صرفاً نزاعی بر سر منابع یا مدیریت محلی نیست، مسئله به‌رسمیت‌شناختن یا انکار یک سوژه سیاسی و تاریخی است. در دوره‌های مختلف، چه در دوران منسوخ سلطنت پهلوی و چه در ساختار هیئتی-مداحی جمهوری اسلامی، تعامل و تقابل مرکز با کوردستان بر یک منطق مشترک استوار بوده است: هرگاه کوردستان به‌عنوان یک جامعه دارای اراده، حافظه و مطالبه سیاسی ظاهر شده، پاسخ غالب رژیمها نه گفت‌وگو و پذیرش؛ بلکه کنترل، سرکوب و بازتعریف امنیتی بوده است. در این چارچوب، بازداشت، پرونده‌سازی، حذف نهادهای مستقل، فشار بر فعالان مدنی و فرهنگی، و تولید روایت‌های تحقیرآمیز، همه اجزای یک سیاست پیوسته بوده‌اند. سیاستی که می‌کوشد مسئله کورد را نه به‌مثابه یک پرسش سیاسی و دموکراتیک، بلکه به‌عنوان یک تهدید برای نظم تهران معرفی کند. به همین دلیل است که سرکوب کوردستان را نباید صرفاً به برخوردهای نظامی یا امنیتی محدود کرد. این سرکوب، یک بعد نمادین و گفتمانی نیز دارد. کوردستان در طول این سال‌ها نه‌تنها از حقوق سیاسی و فرهنگی و ملی خود محروم مانده، بلکه هم‌زمان هدف تحریف و کوچک‌سازی نیز قرار گرفته است. در روایت رسمی و همچنین در بخش‌هایی از اپوزیسیون مرکزگرا، کورد بارها نه به‌عنوان یک فاعل سیاسی صاحب حق، بلکه به‌صورت یک حاشیه، یک مسئله مزاحم، یا گروهی

آیا رژیم در ایران تغییر کرده است؟!

زیرساخت‌های نظامی و مدنی، اگر منجر به سقوط رژیم نشود، برایشان پیروزی به حساب می‌آید. حال اگر در این بین نیز با وجود دوگانه اصلاح‌طلب و اصولگرا حتی اگر اصلاح‌طلبان بتوانند بر تندرهای اصولگرا فایز آیند و آنها را متقاعد به سازش بر سر مسائل هسته‌ای و موشکی با اسرائیل و آمریکا کنند و در سطح منطقه‌ای تغییر رفتار در جهت عدم تهدید علیه منافع و امنیت اسرائیل و عدم اختلال در مواضع سیاسی و اقتصادی این کشور در ایجاد خاورمیانه جدید دهند، این تفکر و دگرترین ولایت کماکان در جای خود قرار دارد. در این شرایط دیگر طرفین جنگ دنبال منافع سیاسی و اقتصادی و امنیتی خودشان می‌روند و مردم ایران با هیولایی طرف خواهند بود که انتقام همه این‌ها را از آنان می‌گیرد. اگر روزی از قانون اساسی ایران «اصل ولایت فقیه» حذف شد، سپاه پاسداران منحل گردید و نام و پرچم و سرود ملی ایران تغییر کرد، در آن صورت رژیم ولایت فقیه تغییر کرده است در غیر این صورت هرگونه تغییر ساختاری در چهارچوب حکومت، ایدئولوژی و حتی در عناوین و نمادها صورت بگیرد، ولی همچنان همین افرادی که در حال حاضر در راس امور هستند باقی بمانند، تنها اصلاحات صورت گرفته است، نه تغییر رژیم.

• فشار پایین: شورش‌های مردمی و نافرمانی مدنی، • فشار بالا (خارجی): انزوای بین‌المللی، تحریم‌های کم‌رشدن یا شکست در یک رقابت نظامی / ژئوپلیتیک. وقتی دولت نتواند منابع مادی برای دستگاه سرکوب و بوروکراسی خود فراهم کند، ساختار قدرت سست می‌شود. از منظر روانشناسی اجتماعی (مانند نظریات تیمور کوران)، در نظام‌های ایدئولوژیک «ترجیحات پنهان» وجود دارد به این معنی که مردم از ترس تظاهر به حمایت می‌کنند، اما به محض اینکه احساس کنند «ترس عمومی» ریخته است و هزینه اعتراض پایین آمده، پدیده «بهمن سیاسی» رخ می‌دهد: یعنی تغییری ناگهانی و انفجاری که حتی تئوریسین‌ها را هم غافلگیر می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان یک نظام ایدئولوژیک که دارای یک مبنا فکری بر پایه‌ی ولایت فقیه می‌باشد، با توجه به آنچه از تئوریسین‌ها و جامعه شناسان بیان شد (به حداقل رسیدن مشروعیت سیاسی و ایدئولوژیک در بین مردم، فشار شدید اقتصادی، بیکاری، تورم گرانی سرسام آور و انزوای کامل در سطح منطقه‌ای و جهانی) در شکننده‌ترین حالت خود قرار دارد. با این حال باید به این نکته توجه داشت در این گونه نظام‌ها در صورت وقوع جنگ و متحمل شدن هرگونه خسارت جانی از حذف رهبر و کشته شدن مردم عادی گرفته تا نابودی

روز به روز هم این فاصله بیشتر می‌شود. نظام دچار بحران مشروعیت می‌شود. یورگن هابر ماس در این زمینه می‌گوید: وقتی نظام دیگر نمی‌تواند وفاداری توده‌ها را از طریق پادشاه‌های مادی یا اقنا معنوی جلب کند، وارد فاز فروپاشی ساختاری می‌شود. ویلفردو پارتو در نظریه «گردش نخبگان» در مورد فرسایش ایدئولوژیک و نسل سوم اینگونه بیان می‌کند که نسل اول: انقلابیونی هستند که با ایمان راسخ به ایدئولوژی می‌جنگند، نسل دوم: تکنوکرات‌هایی هستند که سعی می‌کند ایدئولوژی را با مدیریت ترکیب کنند و نسل سوم: نخبگانی هستند که دیگر به ایدئولوژی باور قلبی ندارند و فقط برای حفظ منافع مادی از آن استفاده می‌کنند. در این مرحله ایدئولوژی به یک «پوسته توخالی» تبدیل می‌شود که با اولین جرقه جدی می‌شکند. آدام برژورسکی معتقد است که «تضاد نخبگان و دو دستی سیاسی» گذار به دموکراسی را تسریع می‌بخشد. وی بر این باور است که این شکاف و دودستگی در هسته سخت قدرت که عده‌ای بر این باورند راه نجات سرکوب و بازگشت به اصول اولیه است و گروه دیگر معتقد به امتیاز دادن و تغییر برای بقا می‌باشد، زمینه‌ساز گذار می‌شوند. تدا اسکاچپول در کتاب «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» معتقد است که نظام‌های سیاسی زمانی فرومی‌پاشند که تحت دو فشار همزمان قرار بگیرند:

دارند که مدیریت ایران را به دست بگیرند. یک نظام ایدئولوژیک چه زمانی تغییر می‌کند؟! طبق نظر تئوریسین‌های برجسته از جمله: هانا آرنست، تدا اسکاچپول و ماکس وبر، برخلاف نظام‌های پراگماتیک (عملگرا) که با تغییر شرایط اجتماعی خود را تطبیق می‌دهند، نظام‌های ایدئولوژیک به دلیل پیوند خوردن هویتشان با یک «دکترین خاص» مقاومت بیشتری در مقابل تغییر نشان می‌دهند و معتقد هستند این تغییر زمانی رخ می‌دهد که:

۱. بحران کارآمدی و زوال مشروعیت
۲. فرسایش ایدئولوژیک و نسل سوم
۳. شکاف در بلوک قدرت
۴. فشارهای ساختاری و بین‌المللی
۵. لحظه‌ای برگشت ناپذیری و فرو ریزی ترس

به نقطه‌ی بحرانی برسند. نظام‌های ایدئولوژیک معمولاً با وعده وعیدهای پر زرق و برق از جمله: رفاه اجتماعی و اصلاحات در زمینه‌های آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بر سر کار می‌آیند. برای مثال: خمینی با وعده جانی کردن آب و برق و اتوبوس و ساخت مسکن برای عموم مردم به قدرت رسید. اما وقتی که اکثریت آحاد جامعه به این نتیجه برسند که بین پروپاگندای رژیم ایدئولوژیک و واقعیت زندگی مردم از جمله: وضعیت بد اقتصادی و معیشتی، عدم وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و عده داده شده فاصله زیادی وجود دارد و



ساسان خاتونی

در جریان جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران، دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا مدام عنوان می‌کرد که رژیم در ایران تغییر کرده است. استناد دونالد ترامپ بر این بود که شخص اول و اکثریت سران و افراد رده بالای سیاسی و نظامی رژیم جمهوری اسلامی کشته شده‌اند و آنان که اکنون در تهران حکمران هستند، تفاوت بسیار با قبلی‌ها دارند. پس رژیم ولایت فقیه تغییر کرده و به دست افراد دیگری افتاده است. از این صحبت‌ها می‌توان اینگونه استدلال کرد که منظور رئیس جمهور آمریکا این است که سران اصلی و تصمیم گیرنده تا قبل از شروع جنگ از بین رفته‌اند و افرادی که نقش بسیار کمتری در پی ریزی سیاست داخلی منطقه‌ای و بین‌المللی داشته‌اند، اکنون فرصت آن را